

(ان لله كوزًا تحت العرش

وفاتجها السن الشعراء) (

(حضرت رسول)

مقام شاعر در اديان

تأليف

روح الله - مهرايخاني

این کتاب بتصوب لجنه مجلله ملی نشریات امری رسیده و با اجازه
 محفل مقدس روحانی ملی بهائیان ایران شیدالله ارکانسه
 بوسیله لجنه مجلله جوانان بهائی طهران تکثیر
 گردیده است .

طهران - ایران

۱۰۹ بدیع - ۱۳۳۱ شمسی

+++++

+++++

++++

+

بِسْمِ اللّٰهِ

صفحات آتیه که از نظر محبت اثر خوانندگان عزیز خواهد گذشت رساله
 ایست که نگارنده در ایام اقامت خود در کاشان در شهرالعلماء ۱۰۶ مرقوم
 نموده . این رساله شامل مقدمه و دو مطلب است مقدمه شرحی است بعنوان

بیان حقیقت شعر از نظر اهل معنی و مطلب اول توضیحی است درباره آثار
 انبیا و خلفای آنها از نظر شعری و ثانی آن که قسم اعظم رساله را شامل
 است تفسیری است از آثار شعرائی که بشارت بظهور مبارک داده و در واحد
 خود عریحا او تلویحا جلوه نگار روحانی و طلوع آفتاب ربانی رایا کرده اند
 البته احبای رحمسابدین نکته واقف و مستحضرند که حجت وبرهان غالب
 و قاطع انبیای الهی در هر ظهوری عبارت از نزول وحی آسمانی و تربیت
 عباد بآیات قدسی است (دلیله آیاته و وجوده انبیا) ولی علاوه بر دلیل
 اصلی وبرهان الهی که وحده برکل من علی الارض حجت بوده و قوه -
 غالبه اش برغم انف جاحد مکابر موجب قبول و حصول یقین روشنند لان است
 دلائل و اشاراتی نیز بحسب ظهورات مبارکه در کتب استدلالیه مذکور میگردد
 که جز ادله ثانویه و براهین تا'بیده ادیان الهی بشمار می آید و این
 دلائل ثانوی در عین آنکه حجت قاطع ظهورات الهی نیست معذک در شمار
 ادله تا'بیده موجب اطمینان قلوب اهل تحقیق و مجاهده و باعث سرور و
 نشاط خاطر دوستان ثابت و را سخ میگردد .
 یکموع از این دلائل و براهین عبارت از بشارتی است که از زبان عرفا

و روشن ضمیران فهم نظماوتوا مذکور گردیده و این گروه از احوال و آثار ظهور
 موهود و علامات و وقوعات عصری و گاهی از تاریخ ظهور و احیاناً از اسم مبارک
 حضرتش یاد کرده و هند طلوع شمس الحقیقه مقلین و طالبین را از وقوع این
 آثار و کشف استار قبل از اظهار اطمینان خاطر و سرور دل می بخشند .
 حضرت عبدالبها^۱ در لوح محمد هاشمکاشانی در این خصوص میفرماید
 قوله الاحلی "بشارتی که از نفوس مختلفه در ظهور جمالبارک و حضرت اعلی
 واقع آن نفوس فی الحقیقه از رجال غیب بودند ولی بظاهر باسما^۲ مختلفه
 و طوائف متعدده مشهور اما در حقیقت برصراط مستقیم و منهج قوم قائم
 و بردین الله راسخ و سالک مسلک ائمه^۳ اظهار بودند ."

اینگونه مبشرین در ظهور حضرت بها^۴ الله جل ذکره الاعلی بعکس ظهورات
 سابقه بسیار زیاد بوده و آنچه را که نگارنده در این کتاب از آنها نام
 برده عده ای از آنانی هستند که بلسان شعر در زبان های فارسی و هری
 و ترکی بشارت بظهور و طلوع نهر داده اند .

مبشرین ظهور از شعرا بنحوی که ضمن رساله نیز بدان اشاره خواهد شد
 بر سه نوع اند . یکنوع آنهایی که بفرموده^۵ حضرت اعلی بلا اراده ابیاتی
 از لسانشان در تیشیر ظهور جاری شده و در حین توجه بعالم معنی حقائق
 بقلشان الهام یافته که شاید خود نیز واقف نبوده^۶ اند مانند بشارتی که
 در دیوان حافظ میتوان یافت و قسم دیگر عرفا و اولیائی بوده اند که در
 مقامات روحانی جمال محبوب الهی رامیدیده و ندای او را در عالم وجدان
 می شنیده اند لذا آنچه گفته اند فهمیده و نوشته اند . بشارت اینگونه

شعرا معمولاً صریحتر و قاطعتر است از قبیل شیخ محیی الدین عربی و
 سلطان حسین اخلاقی و قوشچی اویلی . این شعرا از آنچه در وصف محبوب
 مبرورده اند نظری جز بحیوب آسمانی و نگار روحانی نداشته و هرچند
 بظاهر هرائس شعری را مخاطب قرار داده و اساسی مجازی را استعمال میکند
 اند ولی بحقیقت نظر بجای دیگر داشته اند چنانکه جناب سید کاظم رشتی
 اعلی الله مقامه در کتاب شرح القصیده در بیان این معنی این دو بیت را
 از شعر عرب نقل کرده اند :

تَعْرَضُ عَنْ قَوْلِي بِلَيْلِي وَ تَسَارُّهُ

بِهِنَّ فَلَا لَيْلِي عَنِّي وَلَا هِنْدًا

فَسَمِعْتَهَا لَيْلِي وَسَمِعْتُ دَارَهَا

بِنَجْدٍ فَلَا لَيْلِي أُرَدُّ وَلَا نَجْدًا

یعنی در شعر خود گویی بلیلی تعرض نموده و گویی از هند سخن بیان آوردم
 ولی نه لیلی منظوم بود و نه هند . محبوب خود را لیلی نامیدم و منزل او را در
 نجد گفتم ولی لیلی و نجد هیچکدام مقصود من نبود .

ثالث شعرائی هستند که بشارت ظهور را از کسی شنیده و یاد رکابسی
 خوانده و بزبان شعر ادا کرده اند مانند ابوجعفر شلمغانی فردوسی طوسی
 بعضی از احبای الهی بحسب ذوق خود اشعاری از دوادین شعرا راجع
 بظهور مبارک اعلی و ابی علی الخصوص از حافظ شیرین سخن نقل میکنند
 که برخی صحیح بوده و بعضی دیگر چندان ارتباطی و تطابق ندارد ولی
 نگارنده در این رساله با اشعاری اشاره نموده که بعقیده^۷ وی کاملاً مطابق

بوده بعلاوه در آنها کمال تحقیق و استقما معمول شده است معذک
 نمیتوان گفت که این رساله از زلتی عاری است که لغزش و خطا معمول به
 هر شخصی مطلق است که (لکل جواد من کبوة ولكن عالم من هفوة)
 تاجه رسد بدین عید ناتوان که در مکتب فضل و ادب کودکی سبق خوانم
 و طفلی نادان لذا امید است که سطور این کتاب بنظر دوستی ملحوظ گردد
 و سیئات بحسنات بدل شود فله درمن قال :

وَعَيْنَ الرِّضَا عَنْ كُلِّ عَيْبٍ كَلِيلٌ

كما أَنَّ عَيْنَ السُّخْطِ تُبَدِّلُ الْمَسَاوِي

روح الله . مهرباخانی . قزوینی

یزد - آبان - ۱۳۲۹

بنام گوینده توانا

در تعریف شعر بمعنی خاص میان اهل بصر و بصیرت یعنی ظاهر
 بنیان و معنی نگران اختلاف نظری موجود است . علمای ادب شعر را -
 عبارت از کلام منظم میدانند و مقابل آنرا کلام منثور میگویند - الشعر کلام
 یقصد به الوزن والتقیه - و برای آن در هر زبانی قواعد و قوانینی متفاوت
 مرسوم داشته اند . چنانکه برای بیان عروض و قوایی و بدائع شعر فارسی
 که تقلیدی از سبک عربی است کتبی نوشته و منتشر کرده اند ولی در مقابل
 جمعی دیگر از اهل بصیرت و صاحبان از واق لطیفه و طبایع رائقه این معنی
 و تعریف را برای شعر کافی ندانسته بلکه معتقد شده اند که نوع بشر از بد و
 نشو و نما و ظهور عقل و نهی احساسات و عواطفی از یزدان مهربان بد و
 عطا شده و این احساسات که منہ در ارواح که چون اوقیانوسی عمیق و ساکن
 و یا چون ناری فروزان در تحت رما د اعضا و ارکان مخفی و پنهانست
 گاهگاهی بواسطه انفعالات درونی و تاثرات خارجی که چون نسیم خنک
 بد و وزیده آن دریا را موج و آن آتش را شعله و رمیسازد غلیان و فوران
 یافته و رشحاتی از آن بسا حل وجود در صورت های مختلفه میریزد یعنی
 گاهی بصورت کلماتی رقیق و لطیف از زبان بیرون می تراود و زمانی بگونه
 قطراتی روشن از دیده بگونه جاری میگردد بقول شاعر عرب :

كَانَ قَوَائِدِي مَجْمَرًا فَيَه عَنِّي

عَلَى نَارِ قَلْبِي وَاللِّسَانِ يُسْرِعُ
تَرْجِمُ عَمَامِي ضَمِيرِي مَدَامِي

وَكُلُّ إِنَاءٍ بِالَّذِي فِيهِ يُسْرَتُ (۱)

یعنی : قلب مانند منقلب آتش است که عنبری بر آن نهاده باشند و زبان من بوی آن عنبر را چون باد بیزن پراکنده کند . و دیدگانم ترجمان ضمیرم بوده و آنچه را در دل دام بیرون می دهند و از کوزه همان برون تراود که در اوست .

این عده معتقدند که شعر حقیقی همانست که نتیجهٔ انجذاب و اشتعال و فوران و هیجان ارواح منیره و دل‌های روشن باشد منتهی از آنجائیکه یار زیبا بزین زیبا تر گردد و قامت رعنا بدیبای دلریا آرایش بهتر پذیرد لذا غالبا این عواطف و احساسات بصورت کلام منظم از لسان اهل فواید بیرون می‌تراود . پس در نظر این دسته شعر حقیقی عبارت از عواطفی است روحانی و احساساتی وجدانی که از طبایع و اذواق لطیفه منظم برون آید . آری اینگونه اشعار است که بنام ادبیات شیرین و دلپذیر در میان اقوام و ملل جلوه نموده یعنی جمعی قلیل از اهل هر مملکت قلم خود را مترجم احساسات روحانی و عواطف وجدانی قرار داده قرن ها نام خود را جاوید و عصرها ارواح و نفوس ملتی را مجذوب خویش مینمایند اشعار و ابیاتش در قلب هر سامعی اثر نموده و افکارشان در روح هر مستمعی نافذ میگردد این نفوس در بیان احساسات خویش متکی بمعلومات خود نبوده و عواطف واقع

(۱) نقل از هدیة الخیر حسن بها الدوله

را برنگهای علم رسم غالباً ملون و آلوده نمیسازند اینست که سقراط حکیم که از قلم اعلی بسید الفلاسفه موسوم گردیده در باره آنها گفته است (مایه کلام شعرا دانش نیست بلکه گفته های ایشان حاکی از بعضی عواطف طبیعت و شور و ذوقی است نظیر آنچه از کهنه و اهل وجد و حال دیده میشود کلمات شیرین از زبان جاری نمیسازند ولی خود نمی فهمند چه میگویند) (۱)

نفوذ و اثر اینگونه ابیات و اشعار در ملل و اقوام بقدری شدید است که در تاریخ نمونه های عجیبی از آن ملاحظه شده و آثار بدیعی مشهور گردیده است . داستان رودکی و سلطان نصرین احمد سامانی که شاعر توانست بسا چند بیت باد شاهی را که در مقابل لشگری پای استقامت میفشرد چنان مسحور و مغلوب اشعار خود نماید که اورا بی موزه بسوی بخارا روان سازد زبانه زد هر کودک دبستانی است . در تاریخ حیات هرون الرشید اعظم و اشمهر خلفای عباسی آورده اند که وقتی اقدام ببنای قصری عالی نمود و مدتی دراز جمعی را مامور و مباشر عمارت آن کاخ رفیع فرمود و چون آن بنا چنانچه مرضی خاطر آن سلطان مقتدر بود ساخته و پزداخته گردید و مزین و مطرز گشت خلیفه باشکوه کسروی بدانجا نزول اجلال نموده و ارباب و ادم جمعی از بزرگان ملت و اعیان دولت بحضور و بار یافته و مساط عیش و عشرت چنانچه لائق بساط خلافت بود فراهم گشت . هرون برای کمال و جمال آن بنم دل آویز ابوالعتاهیه شاعر معروف در بار خود را امر بوصف حال آن

(۱) - حکمت سقراط صفحہ ۴۳

بارگاه جلال کرد شاعر در مقابل سده خلافت برپا ایستاده چنین سرود:

عَشْرَ مَا بَدَأَكَ شَالِمًا

فِي ظِلِّ شَاهِقَةِ الْقَصْرِ

یعنی: ای خلیفه باتنی سالم در مدت حیات در ظل قصور عالی عیش نما و این بیت را چندان ملیح و موثر ادانمود که هرمن رامست و مد هوش ساختند فرمود دنبال آنرا بگو گفت:

يَسْعَى عَلَيْكَ بِمَا اشْتَهَى

تَمِّنَ الرُّوْحَ إِلَى الْبُكُورِ

یعنی: دبا استفاده از آنچه فراهم است شبهای خود را بروز آور خلیفه رامسرت افزونتر گشته او را مأمور باد اینه شعر ساخت ابوالعناهیة سرود

فَإِذَا النُّفُوسُ تَقَعَّقَمَت

فِي ظِلِّ حُشْرَجِيَةِ الصُّدُورِ

فَهَنَّاكَ تَعْلَمُ مَوْقِنًا

مَا كُنْتَ إِلَّا نَفْسِي غُرُورِ

یعنی: تا هنگام احتضار که نفوس در عذوبه تخرخر آید و نفس در سینه بشماره افتد آنگاه در خواهی یافت و یقین خواهی نمود که جز غرور از دنیا نصیب نداشته ای.

دو بیت اخیر خلیفه را که غرق در عالم مسرت و نشاط بود چندان مغلوب و مقهور ساخت و مفهوم تنبه آمیز و تائیر انگیز آن در جان و روان آن سلطان چندان اثر نمود که یکباره حالش منقلب گردید و سرورش مضحل گشت

اشک دیده چون جوی روان ساخت و باحالتی متاثر و متوجه بمقامات روحانی و هوای حیات جسمانی از آن بارگاه برخاسته فرمانداد که فسورا آن بساط را برچینند و تازنده بود در آن قصر بمجلس عشرت نشست و باد آن شعر جانگداز از خاطرش محو نگشت (۱)

بالجمله الحل حقیقت نظم را لباس شعر و آرایش معانی لطیفه دانسته و برای نفس تزئین بطنهایی اهمیت زیادی قائل نیستند. همانطور که فی الشل آواز چون در موقع خواندن ابیات بکار رود عدد بار بر ملاحظت آن بیفزاید ولی اگر کسی در آواز خود از ذکر اشعاری خود داری نماید وساعتی بهایهوی تنها اکتفا کند نه تنها مطبوع نخواهد بود بلکه موجب استهزا نیز خواهد گشت. یا عبارات دیگر معنی پاک در شعر عبارت از روحست و انتظام حروف و کلمات بجای هیكل هر چند بظاهر هیكل رعنا و زیبا محبوب و دلرباست ولی این زیبایی عا در از مبد روحانی است چنانکه اگر هیكل از روح محروم ماند نه تنها محبوب نبوده بلکه باعث تنفر اهل شعر نیز خواهد گردید بقول مولوی:

آنچه محبوبست صورت نیست آن

خواه عشق این جهان خواه آنجهان

گر که بر صورت تو عاشق گشته ای

چون برون شد جان چرایش هشته ای

صورتش برجاست این زشتی زچیسست

طاشقا واپین که معشوق تو کیستست

اینست که اهل دل نه ابرو بلکه اشارت های ابرو را زیبا دیده و نه گیسو بلکه پیچش مورا زنجیر پای دلها شمرده اند .

و این توجه بحقیقت و معنی برای اهل بصیرت گاهی چندان غلبه می یابد و آنها معانی و احساسات روحانیه را چندان عالی و بزرگ ملاحظه نموده در صورت الفاظ میریزند که دیگر صورت و نظم صوری را نیز برای شعر خوش چندان ضروری نمی شناسند و یا ظروف و اکواب الفاظ گنجایش بحر معانی را نیافته تعادل و انتظام خود را از دست میدهند و معنی طلبان نیز هنگام خواندن آن اشعار و ابیات از صورت قفلت می نمایند و لله در من ^{قال}

قافیه اندیشم و دلدار من

گویدم مندیش جز دیدار من

برای نمونه میتوان معدودی از اشعار مولوی عارف نامی ایران را نام برد که گاهی در غلبه حقیقت قواعد صورت را زیر پا نهاده و لفظ را فدای معنی نموده و یا جمال قدم جل اسم الاعظم که گاهی در موقع توج در بای زخار عشق و معنی بصورت غزل و قصیده توجه بقواعد مرسومه بین اهل ادب نفرموده و زو و زیور را از هیکل برانزده، عروس معانی و یار روحانسی برگرفته اند و اهل تحقیق اشاره باین حقیقت گفته اند (زشت نبود کسر عروس خوب بی زیور بود) (حاجت مشاطه نیست روی دلارام را)

در عصر ما چون این حقیقت بتدریج مغشوش و این تعریف مخدوش گردیده

در نتیجه هر لاطائل سرائی شعر سروده و دفاتری از اشعاری که عده آنها از ستارگان آسمان افزونتر است بوجود آورده اند و بالاخره جمعی با دیدن آن ترهات بکلی شعر را بی معنی و بیچ شمرده و جنگ و نزاع بین اهل ذوق و ادب و این دسته در گرفته که شرح آن از موضوع سخن در این مقام - خارج است ولی با توضیحی که در بالا داده شد جوانان عزیز بهائی که - همیشه از نظر حقیقت و معنی در اشیا ناظرند و چون در همه چیز مینگرند می بینند که (صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی) بخوبی میتوانند بین شعر حقیقی یعنی آنچه که برای آنها خفید بلکه موجب اهتزاز جان و دل است با آنچه امروز تازه بدوران رسیدگان این زمان بیشتر بدان توجه داشته و نگارنده حتی ذکر ابیاتی از آنگونه اشعار را در این نامه جائز ندانسته فرق گذارند .

حال که این مقدمه برای روشنی از هان خوانندگان معروض گردید نظری بآثار انبیای الهی در این باره نمائیم .

 آتار انبیا

در تعریف شعر گفتیم که آن عبارت از حقائق است که از قلوب بساک
 وافنده، تابناک تراوش نموده و از جلو و طراوت خود قلوب اهل دل را -
 منجذب و ارواح روشندان را مشتعل سازد اما آنچه را که انبیای الهی
 در صورت الفاظ بیان میفرمایند عبارت از حقائق و معانی لطیفه ایست که
 از افنده آنها بهمان نسبت نبوت و رسالتشان تراوش کند یعنی آفتاب
 ازلی و شمس حقیقت از مبداء الهی در آینه ارواحشان جلوه نموده و -
 لسانشان مترجم آن حقائق و جلوات میگردد و این همانست که بوحی
 در لسان رسل تعبیر گشته است .

درباره وحی در کتب و آثار گذشتگان و متکلمین اسلامی مطالبی مذکور گشته
 که غالباً از حقیقت عاری است و قضایای قدمت و حدوث کلام الله و قرآن
 و کیفیت نزول آن بوسیله جبرئیل که در آیات قبل نازل و دانشمندان -
 تفاسیری بفکر خود درباره آن نموده اند مطالبی است که مقام را گنجایش
 ذکر آن نیست بلکه حقیقت موضوع چنانچه از آثار الهیه در این ظهور اعظم
 برمی آید عبارت از آنست که انبیای الهی دارای روح و گوهری هستند
 ماورای روح و گوهر بشری که از آن به روح القدس تعبیر شده است لذا
 تراوشاتی که از گوهر فواید آنها در صورت الفاظ ظاهر میگردد همان درجه
 با ما تفاوت دارد که روح و نفس ما با آنها متفاوت است .

تصور نمائید که یک قطعه سنگ نسبتاً شفاف را عیقل نموده در برابر نور قرار
 دهید و سپس الماس و یاقوتی را نیز در کنار آن بگذارید بدیهی است
 انعکاسی که از الماس و یاقوت بظهور میرسد هرگز قابل قیاس با سنگ مصیقل
 نیست همینطور چون نفوس بشریه عیقل روح یافته و بعرفان الهی موفیق
 گردند جلوات و سطعاتی از ارواح و قلوب آنها در ظاهر مشاهده میگردد
 ولی چون آفتاب وحی الهی در قلوب انبیا پرتو افکند روشنی آن جواهر
 درخشان که گاهی بصورت کلمات جلوه مینماید چشم عالی را خیره سازد و
 در تطبیق آن با کلام بشری مضمون (ماللتراب ورب الارباب) تحقق یابد .
 انبیای الهی نه تنها آثارشان از حیث معنی دارای این کیفیت است بلکه
 غالباً از حیث صورت نیز دارای نظم و ترتیب بدیع و کامل و جامع و گاهی از -
 اوقات محیر و معجب است و بنحوی که جناب ابوالفضائل مرقم فرموده اند
 (۱) همچنانکه رسل و انبیا از حیث روح مظاهر اسما و صفات الهی بودند
 و چون آئینه تمام نما از حضرت باری حکایت مینمودند از حیث جسم نیز
 مظاهر انسانیت و مطالع جمیع صفات کامله بشریه بوده اند بلکه در ایسین
 کمالات افضل از جمیع نوع انسان بشمار میرفته اند و از آنجائیکه صفت حسن
 بیان و لطف تبیان و فصاحت و بلاغت و بالاخره ادای کلام با حسن وجه
 از کمالات انسانی بشمار میرود اینست که انبیای الهی نیز غالباً کلمات خود
 را به بهترین و شیرینترین و بلیغترین طرز ادای کنند و چون هر کلامی

(۱) حجج البهیة

که مرتب و منظم است بهترین نوع سخن است اینست که آثار آنها غالباً موزون و منظم بوده و اگر چه نوع نظم و ترتیب آنها با او زبان عروضی زبان فارس کنونی که بعد از اسلام رائج شده مطابق نباشد .

در دودین یهود و نصاری ادعیه و ازکار زیادی بنحو سرود و شعر صدور یافته که مؤمنین اصل یا ترجمه آنها تلاوت مینمایند خصوصاً از سلیمان نبی رساله ای بنام (نشید الاناشید) موجود است این رساله دلبذیر که شامل هشت باب و فصل است دارای ضامین شیرین عاشقانه و تعابیر ملیحی است .

اما در زمان حضرت زردشت نیز آثار الهی یعنی اوستا بنا بر آنچه محققین نوشته اند بصورت شعر نازل شده و عبارات گاتها کلا منظوم و موزون است (۱) منتهی همانطور که ذکر شد این نظم با او زبان عروضی ما متفاوت است بلکه از لحاظ شماره های هجا های هر مصراع دارای نظم کامل است و نه تنها این آثار بلکه تمام اشعار قبل از اسلام در ایران به همین نحو بوده است و این نکته از ابیاتی از قبیل :

آهوی وحشی دردشت چگونه دوزا

یار ندارد بی یار چگونه رو ذا

که از آن زمان نقل کرده اند معلم میگردد .

قرآن کریم چنانچه اکثر محققین بدان تصریح کرده اند از حیث فصاحت و بلاغت و حسن اسلوب بحد اعلی بوده بحدی که در تمام ادوار اسلامی

(۱) - بکتاب تاریخ ادبیات ایران تا لیلیف دکتر رضا زاده شفق مراجعه شود

آنها معجز شمرده ماند یعنی چه در ادوار اولیه که در نوع کلام و سبک و اسلوب آن دقت کرده اند و چه در قرون وسطای اسلامی یعنی زمان خلیفای عباسی که از نظر فصاحت در آن نگریسته اند (۱) همه بمعجز بودن گواهی داده اند . آیات قرآن بعضی کاملاً بصورت شعر بوده و آنرا میتوان با تطبیق بعضی از بحور شعریه یک یا دو مصراع یک بیت قرارداد چنانچه شعرا و ادبا در عصر مختلفه این عمل را کرده اند و در کتب بدیع صنعتی بنام صنعت اقتباس بوجود آمده که عبارت از گنجاندن آیات قرآن بعینها در یک یا دو مصراع شعراست . شمس العلاما گرگانی در کتاب نفیس خود بنام (ابداع البدایع) در مشالی که برای اقتباس آورده این بیت را ذکر نموده است :

يا ايها الناس اتقوا ربكم

زلزلت الساعة شئ عظيم

و جناب میرزا نعیم آیات زیادی را بدین نحو در کتاب خود گنجانیده که محض نمونه به معدودی از آنها اشاره میرود - ومن الماء كل شئ حی - ایها الناس انتم الفقرا - انکم غافلون عن ذکره - وهو غالب علی امره - وید اللہ فوق ایدیهم .

به همین واسطه بوده که کار در آن زمان حضرت را شاعر میخوانده اند منتهی بعقیده واهیه آنها حضرت رسول شاعری بودند که شعرشان از روی جنون

(۱) در رالبهیسه

ودیوانگی سروده شده و غالباً از قوانین شعری سهمی نبرده است و این موضوع در چهار موضع از قرآن یاد شده است از جمله در سوره صافات است که میفرماید (و يقولون ائنا لتاركوا آلهتنا لشاعر جنون) یعنی می گفتند که آیا ما خدایان خود را برای شاعری دیوانه ترك كیم . و در سوره طه وارد (ام يقولون شاعر نترس به رب المنون) یعنی آیا میگویند پیغمبر شاعری است و انتظار میبریم او دچار حوادث روزگار شود . همچنان در سوره انبیا نازل شده (بل هو شاعر فلیا تنا بآیه كما ارسل الا ولون) یعنی بلکه گفتند که شاعر است پس باید برای ما معجزه بیاورد همچنانکه فرستاده شدند پیشینیان . و باز این ضمون در سوره حاقه نازل شده است .

گاهی اوقات شعرای عرب آمده اشعار خود را با آیات قرآن مجید مطابقت کرده و آنها را شعر ناقص میشمردند و مباحثه معروفی که بین دختر امر القیس و حضرت فاطمه بنت رسول الله بر سر (دنت الساعة و انشق القمر) و (اقتربت الساعة و انشق القمر) (۱) که اولی از امر القیس و دومی آیه قرآن مجید است واقع شد معلوم اهل اطلاع و از شواهد این گفتار است (۲) غالب شعرائی که در زمان حضرت بودند مورد طرد و نفرین رسول عربی قرار گرفتند و آیه (الشعراء يتبعهم الغادون - الی قوله - انهم يقولون

(۱) معنی هردو عبارت اینست که : ساعت نزدیک شد و قمر منشق گشت .
(۲) برای اطلاع بدین حکایت بکتاب وسیلة النجاة مراجعه شود .

مالایفعلون) (۱) درباره آنها نازل شد و این برای آن بود که بعضی از شعرا در آن زمان که هجو آنها درباره اشخاص تا نیر شدیدی در مردم داشت حضرت رسول و آثار مقدس ایشان را هجو میکردند و قصائدی در این خصوص سروده بر سر زبانها انداختند بدینجهت آن حضرت حکم قتل بعضی از این شعرا را صادر کردند از جمله آنها شخصی بود بنام کعب بن زهیر که قصیده ای در هجو آن حضرت سروده و حضرت رسول خون ویرا هدر فرمودند و چون این خبر بشاعر رسید دانست که از دست مسلمانان جانباز و قد اکار آنزمان مفری نخواهد یافت لذا بنحوی که هند و شاه نخجوانی در کتاب خود یاد نموده چاره را در توسل باستان رسول الله دانسته روزی سر در روی خود را بسته و سوار شتر شده ناشناس بدینه آمده در مقابل مسجد رسول فرود آمد و مضطربانه دامن حضرت را گرفت و امان

(۱) معروف است که فر زین شاعر وقتی پیش سلیمان بن عبد الملك شعری را بد که ضمون دلیل فسق شاعر بود . سلیمان گفت تو بفسق خود اقرار کردی محد زدن تو واجب شد فر زین گفت (کتاب الله بیدر عنی) یعنی قرآن از من دفاع نموده است پس این آیه را خواند که (انهم يقولون مالایفعلون) یعنی شعرا میگویند آنچه را که نمیکند . شاعر دیگر در این مقام گفته است :

سَوَّوْا الَّذِيْنَ اتَى الْكِتَابَ مَخْبِرًا
بِعَفَافِيْ اَنْفُسِنَا وَفِسْقِ الْاَلْسِنِ

خواست چون امان یافت روی خود را گشوده خویشتن را معرفی نمود و از گدشته
عذر خواست و تمنا نمود که بدو اجازه داده شود تا شعری را که در مدح حضرت
سروده بر منبر رفته بر جمعیت بخواند حضرت اجازه فرمودند و او قصیده غزالی
را که سروده بود خواند و چون بدین شعر رسید که :

ان الرسول لثور يستضاه به
مهند من سيف مسلول

یعنی : پیغمبر نوری است که تمام از او روشنی میگیرند و شمشیری است -
کشیده از شمشیرهای هندی .

حضرت کلامش را قطع کرده فرمودند بگو (مهند من سيف الله مسلول) -

یعنی حضرت رسول شمشیری است کشیده از شمشیرهای خدائی (۱)
از حضرت رسول شعر عرضی جداگانه چیزی باقی نمانده است ولی حضرت
امیر که در فصاحت و بلاغت نابغه دهر بوده اند و کلام او را فوق کلام خلق
و تحت کلام خالق گفته اند يك دیوان شعر منسوب داشته اند که نسخه ای
از آن که در بجئی در ۱۴۳ صفحه بجای رسیده بدین بیت شروع میشود

الناس من جهة التخال اكلها
ابوهم آدم والام حسوا

(۱) تمام قصیده که مبنی بر زهیر در کتاب طبقات ابن السبکی مذکور و بیت

اولش چنین است :

بانت سعاد قلبي اليم متبول
مهم عند هالم يشف مكبول

یعنی مردمان از لحاظ صورت مانند شدند - پدر آنها آدم و مادرشان حوا
ولی جمعی در دور اسلام معتقدند که ابیات این دیوان جز دو بیت از حضرت
نیست بلکه اشعار دیگران است که بدیشان منسوب داشته اند و بدین نکسه
نفوسی چون علامه فیروز آبادی صاحب قاموس اللغه (متوفی - ۱۸۵۰) و زحشری
(متوفی - ۱۵۳۸) و دیگران از قبیل مازنی تصریح کرده اند و اما آن دو بیت که
انتسابش را حضرت صحیح میدانند چنین است :

فلا وربك ما بزواولا ظفروا
تلكم قريش تمناني لتقتلني
فان هلكت فزهن ذمتي لهم
بذات و ذنوب لا يعفولها اشر

یعنی مردم قریش در صد آنند که مرا بکشند ولی نه قسم پیروم کار که این غلبه
و ظفر نصیب آنها نخواهد شد . و اگر هم بد آنچه شایقند موفق شوند و من هلاک
گردم ز مه من در گرد آنها است که تا بمصیبتی شدید و داهیه ای عظیم در مقابل
این ستم گرفتار آنند که انزآن محو نگردد و آن بلا بتمامه آنها را در یابد این
نظر محققین از قبل بود ولی در ظهور مبارک بدیع ابیات دیگری علاوه بر ایسن
دو بیت از حضرت امیر نقل و وجود دیوانی از جنابش تصدیق شده ولی در عین
حال بعید نیست بلکه حتم است که اشعار زیادی بدیوان آنحضرت افزوده اند
چنانچه این امر در باره تمام کسانی که مولی و مقتدای جمعی بوده اند عمومیت
دارد چون شاه نعمت الله ولی که بدیوانش اشعار زیادی افزوده اند و از بعد
بدان اشاره خواهد شد . باری از جمله اشعاری که در این ظهور از حضرت
امیر روایت شده یکی ابیات ذیل است که حضرت اعلی در باره آن در یکی از
ترتیحات چنین فرموده اند (قال علی فی الدیوان) سپس ابیات ذیل را نقل کرد با

اصبر على تعب الأديان والسهر
وبالروح على الحاجات والبكر
لا تضجرن ولا يعجزك مطلبها
لا لنحج يتلف بين العجز والضعف
اني وجدت في الأيام تجر بسية
للصبر عاقبة محمودة الأشر

وَقُلْ مَنْ جَدْنِي أَسْرُطَالِبُ بِهِ
 فَاسْتَصْحَبُ الصَّبْرَ إِلَّا نَارَ بِالظَّفَرِ
 اصْبِرْ قَلِيلًا وَبَعْدَ الْعُسْرِ تَيْسِيرٌ
 وَكُلَّ أَمْرٍ لَكَ وَقْتُ وَتَدْبِيرٌ
 وَلِلْمُهَيَّمِينَ فِي حَالِنَا نَظَرٌ
 وَفَوْقَ تَدْبِيرِ نَالِهِ تَقْدِيرٌ

یعنی : در پی فوز بحاجات برتعب وسیر و سفر شبانه صبر باش و روز و شب بکوش تا بمطلب خود فائز شوی .

عاجز و دلتنگ نکند ترا سختی درک مطلبی که در پی آنی چه که رستگاری و فوز بآمال در کشاکش اظهار عجز و دلتنگی که از انسان ظهور کند تلف میشود .

من دریافته ام که دنیا دار تجربه است و از برای صبر عاقبتی است که اثر آن ستوده و محمود است .

و کفند آنانی که برای طلب چیزی که در پی آنند بکوشند و صبر و پایداری سازند جز اینکه در کار خود ظفر یابند .

اندکی صبر نما که بعد از عمر گشایش است و هرامری از برای آن وقت و تدبیری معین است .

و خداوند همیشه ناظر حالات ما بوده و فوق تدبیر ما او را تقدیری است از حضرت امیر این ابیات دیگر نیز در الواح مبارک ذکر شده که در قسمت

بشارات نقل خواهد شد .

از حضرت امام حسن علیه السلام این بیت نقل شده :

وَهْدِي جَوْهَرِ عَلِيٍّ لَوْ بَوَّحَ بِهِ
 تَقُولُ لِي هَذَا حَمْنٌ يَعْبُدُ النَّوَسْنَ

یعنی در نزد من جوهر علی مکنون است که اگر آنرا آشکار کنم خواهی گفت که این شخص از زمره بت پرستان است .

از سائر ائمه نیز اشعاری نقل شده است از جمله از حضرت سیدالشهدا حسین بن علی ابیاتی در بحر رجز ذکر شده که حضرت اعلی بوزن و روصه آن ابیات در تفسیر دعای غیبت اشعاری سروده و ذکر کرده اند که قریباً بدان اشاره خواهد شد چند بیت ذیل از اجوزه سیدالشهدا است :

كَفَرُ الْقَوْمِ وَقَدْ مَا رَغِبُوا
 عَنْ نَوَابِ اللَّهِ رَبِّ النَّقْلِيِّينَ
 قَتَلَ الْقَوْمَ عَلِيًّا فَأَبْنَاهُ
 حَسَنَ الْخَيْرِ كَرِيمِ الْاَبْوِيئِينَ
 فَأَبْنِ سَعْدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْكَ
 بِجَنُودِ كَوْكَبِ الْهَائِطِ طَلْمِيئِينَ
 لِالذَّنْبِ كَانَ مِنْي قَبْلُ ذَا
 غَيْرِ فَحَزِي بِضِيَاءِ النَّبِيِّينَ
 فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي
 قَامِمُ الْكُفْرِ مَكَلِي الْقِبْلَتِيئِينَ
 مَنْ لَهُ جَدُّ كَجَدِي فِي السُّمْرِ

أَوْ كَيْفِي فَنَا بِنُ الْعَلَمِينَ
فَضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ
فَنَا الْفِضَّةُ وَأَبْنُ الذَّهَبِيِّينَ

یعنی : مردم بمن کافر شدند و اینها از قدیم نیز چنین بوده اند که
از یاد اشر خداوند دو عالم اعراض کرده اند .

این مردم حضرت علی را کشتند و پس از او سرش را که دارای چنان بدو
مادری بزرگوار بود مقتول ساختند .

ابن سعد از هر طرف بظلم و عناد بالشکری چون باران شدید السیلان
بمن احاطه و هجوم نموده است .

در حالیکه تا کهن از من گناهی سر نزده است جز اینکه بنور دوهالم (علی و
فاطمه) افتخار جسته و خود را بد آنها منتسب داشته ام .

فاطمه زهرا ، مادر من بوده و پدرم کسی چون علی است که شکننده ، کدو نماز
گذارنده ، دو قبله بوده است (مقصد کعبه و بیت المقدس است که مسلمین
در اوائل روید انجا نماز میگذارند و این کنایه از آنست که پدر من از اوائل
امر مؤمن و پیر و حضرت رسول وار اصحاب اولین است)

آیا چه کسی در میان این مردم دارای جدی چون جد من است یا پدری
چون پدر من پس من فرزند آن دو نفس نامدارم .

نقره ایست که از طلائی خالص شده است پس من آن نقره و فرزند دوطلا .

همچنان از حضرت امام زین العابدین این چهار بیت نقل شده که مسلا
محسن فیضی نیز آنها در کلمات مکتوبه خود صفحه ۱۳ یاد نموده است

وبیت سم آن چنانچه ذکر شد از امام حسن است (۱)

إِنِّي لَأَكْتُمُ مِنْ عَلِيٍّ جَواهِرَهُ
كَيْلَا يَرَى الْحَقُّ ذَوْجَهُلٍ فَيَقْتَتِنَا
وَقَدْ تَقَدَّمَ فِي هَذَا أَبُو الْحَسَنِ
أَلِيَّ الْحَسَنِ وَوَصَى قَبْلَهُ الْحَسَنًا
يَا رَبِّ جَوْهَرَ عَلِيمٍ لَوْ أَبْجَحَ بِيهِ
لَقِيلَ لِي مِنْ يَعْبُدُ الْوَثَنَاتِ
وَلَا سَتَحَلَّ رِجَالُ السَّلِيمِينَ دَمِي
يَرِدُنْ أَقْبَحَ مَايَا تَوْنَهُ حَسَنًا

حضرت اعلی روح ماسواه فداه نیز این ابیات را باختصر تغییری در تفسیر
والعصر نقل و بحضرت سجاد منسوب داشته اند ترجمه ابیات چنین است :
من از علم خود جواهر اسرار آنرا پنهان میکنم تا آنکه جاهل چشمش
بحقیقت نیفتاده و در محل امتحان قرار نگیرد (۲)

(۱) - حضرت عبدالبها در لوح (نهاوند جناب آقا شیخ حسن) میفرماید
" ای حسن احسن حضرت امام حسن علیه السلام میفرماید و عندی جوهر علم
لوا بوج به تقول لی هذا من یعبد الوثنا هر چند این بیت را نسبت بانه
دیگر علیهم السلام نیز میدهند و لکن فی الحقیقه از امام حسن علیه التحید
والثناست . " انتهى

(۲) - مولوی در این معنی گفته است هر که را اسرار حق آموختند - مهر
کردند و دهانشن دوختند .

واین امر را حضرت امیر بحسین وصیت کرد و قبل از آن بحسن توصیه نمود .
چه بسا از جواهر اسرار علم در نزد من است که اگر آنرا ظاهر کنم مردم میگویند
او از زمره بت پرستان است .

و مردان مسلمان خون مرا حلال شمرده و زشت ترین اعمال خود را نیکسو
تصور خواهند نمود . انتهى

مرحوم شیخ بهائی در کتاب کشکول قصیده بلندی که شامل ۱۴۵ بیت
است بحضرت زین العابدین منسوب داشته و شعرا و اول آن چنین است :

تَبَارَكَ ذُو الْعُلَى وَالْكَبْرِيَا!

تَفَرَّرَ بِالْجَلَالِ وَالْبِقَا!

مجلسی در بحار ادنوار این بیت را از حضرت عادی علیه السلام نقل
نموده که حضرت در ترقب ظهور موعود منتظر میفرمود :

لِكُلِّ أَنَاثٍ دَوْلَةٌ يُرْقُبُونَهَا

وَدَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدُّهْرِ يُظَهَرُ (۱)

یعنی : از برای تمام مردم دولت و زمانی برای کامرانی است و دولت ما نیز
در آخر الزمان ظاهر میشود .

مؤلف عیون الاخبار این ابیات را از حضرت رضا علیه السلام ذکر نموده که
در باره ما مهن خلیفه عباسی انشاء فرموده اند :

إِذَا كَانَ دَوْسِي مِّنْ بَلِيَّتِ الْجَهْلِيَّةِ
أَبِيَّتِ لِنَفْسِي أَنْ تُقَابِلَ بِالْجَهْلِيَّةِ

(۱) بحار الانوار جلد ۱۳ نسخه فارسی صفحه ۴۷

وَإِنْ كَانَ مِثْلِي فِي مَحَلِّي مِنَ التَّهْنِي
أَخَذْتُ بِحِلِّي كَيْ أَجِلَّ مِنَ الْفَسْلِ
وَإِنْ كُنْتُ أَدْنَى مِنْهُ فِي الْفَضْلِ وَالْحَجِي
عَرَفْتُ لَهُ حَقَّ التَّقَدُّمِ وَالْفَضْلِ

غیر اینها ابیات دیگری نیز بحضرت رضا منسوب داشته اند ترجمه ابیات
فوق چنین است :

کسی را که من گرفتار جهل او شده ام اگر مقامش از من پست تر است در -
اینصورت من ابا دارم از اینکه با کمتر از خودی در افتم .

و اگر او هم شان من است در این صورت باز هم مخالفت با او جائز نیست
تا مبادا از کسی که همسنگ من است خود را برتر برده باشم .

و اگر من از حیث مقدار و منزلت از او کمترم در اینصورت او را بر خود برتری
داده و حق تقدم او را خواهم شناخت .

در یادداشت های یکی از دوستان الهی که مجموعه بیانات شفا هسی
حضرت عبدالبها بود داستان ذیل در باره امام محمد تقی و نقل -

اشعاری که حضرت در مجلس متوکل فرمودند ملاحظه شد که عینا نقل میشود :
(متوکل خیلی بی باک و سفاک بود و فاسق بود به او گفتند که امام محمد

تقی در سامره جمعیت و اسلحه بسیار جمع نموده خیال خروج و اخذ خلافت
دارد متوکل سردار خود را با عساکر بسیار بی خبر بسامره فرستاد و او آمد

بعد از ورود و تصرف سامره منزل حضرت و شیعیان را کاوش کرد ابداء اسباب
و اسلحه نیافت خجل شد رفت در خانه حضرت دید آنحضرت در یکی از -

فرقه ها مشغول مناجات است عرض کرد (اجنب الخليفة) حضرت اجابست فرموده سوار شدند ما مور بود که حضرت را بازنجیر بیاورد ولی این کار را نکرد تا ورود بیفداد محض حفظ ظاهر مختصر زنجیری بگردن حضرت نهاد و حضرت را وارد کرد شب بود و متوکل سرمیز شراب نشسته بود که سردار وارد شد در همان حین متوکل حضرت را خواست چون وارد شدند گفت تاکی در فکر خلافت و دست از فساد برنمیدارید حضرت فرمود ابدًا من در این خیال ها نیستم و سردار هم شهادت داد که ابدًا اسباب فساد و قتال و اسلحه در منزل این قوم نیاقتم متوکل در آن حالت مستی گفت شراب بیاورید و داد که بنوشید فرمود والله الذي لا اله الا هو لم تخالط المسكرات لحمى و دمی گفت پس تغنی کن فرمود در تمام عمر نخوانده ام و موسیقی رانمیدانم گفت پس اشعار بخوان فرمود لا ادري الا قليلا گفت همان قلیل را بخوان فرمود مناسب این مقام نیست قسم یاد کرد که بتو میزنم تا بخوانی حضرت این شعر را خواند .

يَا تَوَّاعِلِي قُلِّلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ
غَلْبُ الرِّجَالِ كَمَا أَغْنَاهُمْ الْقُلُّ

قال نعم

تَأَسْتَرِ لَوْ بَعْدَ عَزِيزٍ مِنْ مَعَاظِلِهِمْ
إِلَى مَقَابِرِهِمْ يَا بَيْتَسَ مَا نَزَلُوا

قال صدقت

نَادَاهُمْ صَارِحٌ مِنْ بَيْتِ مَا دُنِيَوا

أَيُّنَ الْأَسِرَّةِ وَالنَّبِيجَانِ وَالْحُلُّ

قال صدقت يا اخي

أَيُّنَ الْوَجُوهِ الَّتِي كَانَتْ مُسَجَّبِيْنَةً

مِنْ دُونِهَا تُضْرِبُ الْأَسْتَارَ وَاللِّكْلُ

قال نعم صدقت يا بن عم

فَقَمَّحَ الْقَبْرَ عَنْهُمْ سَائِلُهُمْ

تَلَّكَ الْوَجُوهَ عَلَيْهَا الدَّوْدُ تَنْتَقِلُ

قال صدقت يا بن رسول الله

قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا فِيهَا وَمَا شَرِبُوا

فَأَصْبَحُوا بَعْدَ ظُولِ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

در این جا متوکل بگریه افتاد و از آنحضرت عذر خواسته سؤال از قرض او کرد فرمود چهار هزار دینار قرض دارم امر کرد از خزانه بد دهند و همان سردار که حضرت را باذلت آورده بود باعزت تمام بسامره برگرداند . انتهى بیانہ الاحلی . این مضمون را جناب نبیل زاده نیز در کتاب شرح حیات خود بنام (مآثر المنیر فی وقایح الکثیر) که نسخه آن نزد فرزند شان جناب نبیلی محفوظ است یاد کرده اند .

ابیات فوق از حضرت امیر است که نقل کرده اند و اصل آن ۲۵ بیت است و ترجمه آن چنین است :

صاحبان قدرت و سلطنت بتصور خود در بالای کوههای بلند در حالیکه عده

زیادی از مردان آنها را محافظت مکررند بصورت شبها را بصیح رسانیدند ولی حتی در آن نقاط مرتفع و با آن جیوش محافظ نیز از مرگ مفری نجستند و بعد از آنکه باعلی رتبه عزت نائل شدند از آن مقامات بلند در قمر مقبره ها فرود آمدند و چه بد مکانی بود آنجا که آنها فرود آمدند .

و وقتی که اجساد آنها در تنگلی گهر قرار گرفت عدائی آنها را مخاطب نموده گفت که چه شد آن تخت ها و آن تاج ها و آن زینت ها و کجا رفتند آن صورت هایی که خود را در برده ها و پشه بند ها حفظ مینمودند .

در این موقع قبر (در حالیکه جسد آنها را در تنگای خود گرفته و در هم میفشرد) بزبان فصیح جواب داد که بدان صورتها اکنون کرم افتاده است . و هر چند زمان درازی بعیش و نوش برداختند ولی بعد از این خوردن و نوشیدن خود خوراک کرم های زمین گشتند . انتهى

بحضرت فاطمه زهرا ابیات نغزی منسوب است که از جمله بیت ذیل که حکایت از مظلومیت آن آیت استقامت میباشد در کتب نقل شده .

عَبَّتْ عَلَيَّ مَصَائِبُ لَوْلَا نَهْهَا

عَبَّتْ عَلَيَّ الْأَيَّامُ عِزَّنْ لِيَا لَيْسَا

یعنی : بر من مصائب نازل شده است که اگر آن مصائب بر روزهای روشن وارد میشد آنها بشب تار بدل مینمود .

اما از خلفای اسلامی نیز بعضا شعر میسروده اند از جمله صاحب کتاب تجارب السلف این دو بیت نغز را در صفحه ۱ از کتاب خود به ابوبکر

منسوب داشته :

مَرِيضُ الْحَبِيبِ فَزَرْتَهُ

فَمَرَضَتْ مِنْ حُدْرِي طَبِيْبَهُ

فَشَفِي الْحَبِيبَ فَرَارْتَهُ

فَشَفِيَتْ مِنْ نَظْرِي الْيَسِيْبَهُ

یعنی : دوست من مریض شد و بعیادت تشریفتم و از مشاهده حال و ترس از - حیاتش مریض شدم .

سپس دوست من خوب شده بدیدتم آمد این بار از دیدار او مرض شفا یافت .

خلیفه غاصب و جابر اموی یزید بن معاویه سرآمد شعرای عصر خود بوده بنحوی که درباره اش گفته اند شعرا زیاد شاهی شروع و بیاد شاهی ختم شد یعنی از امر القیس از شعرا و امرای عصر جاهلیت شروع شده و به یزید ختم گردید ابیات نغز ذیل از یزید است :

تَقُولُ نَسَاءُ الْحَى كَطَمَعِ أَنْ تَسْرِي

مَحَاسِنَ لَيْلِي مَتَّ بِدَائِرِ الْمَطَامِيْعِ

فَكَيْفَ تَرِي لَيْلِي بَعِيْنِ تَرِي بِيْهَا

سِوَاهَا وَ مَا ظَهَرَ تَهَا لَدَامِيْعِ

وَتَلْتَدُّ بِالْحَدِيْثِ مِنْهَا وَقَدْ جَرِي

حَدِيْثُ سِوَاهَا فِي خُرُوْقِ الْمَسَامِيْعِ

یعنی : زنان قبیلده میگویند که طمع دارند محاسن لیلی را به بینند بگو

بمیرید بدر این طمع .

چگونه میخواهید لیلی را به بینید با چشمانی که دیگری را دیده اید و هنوز انگهائی را که از آن ریخته پاک نکرده اید .

و چگونه میخواهید از گفتار شیرین لیلی لذت ببرید با گوشی که از قصه های دیگران آنرا پر کرده اید .

از ولید بن عبد الملك داستان شیرین ذیل منقول است که وقتی از قرآن استخاره نمود و این آیه آمد (واستفتحوا و خاب کل جبار عنید) او که بظاهر خلیفه و حافظ قرآن بود چنان از این آیه خشمگین شد که آنرا انداخته گمان خود را گرفت و قرآن را هدف قرار داده این شعر را سرود :

تهددنی بجبار عنید
وہا انا ذاك جبار عنید
از اما جئت ربك يوم بعثت
قل يا رب مرقتی الولیید

یعنی : تو مرا بجبار عنید تهدید مینمائی آری من همان جبار عنیدم ای قرآن وقتی که تو در روز قیامت پیش خدا حاضر شدی بگو خدا ایا ولید مرا باره باره کرد . از دور اسلام بهمین کفایت نموده وارد عصر جدید میشود .

آثار یوم بدیع

از حضرت اعلی آثار شعریه زیارت نشده جز ابیاتی بنحور جز که در

تفسیر دعای غیبت بسبک ارجوزه حضرت سید الشهدا که قبلا نقل شد نازل فرموده اند و در آنها چندان توجهی به قواعد عروضی نداشته اند قسمتی از آن ابیات ذیلا نقل میشود قوله تعالی فی تفسیر دعای الغیبة .
(فانا اقره نسبی بمثل ما قره فی ذلك الیوم وکی بالله شهیدا .

كفر الناس لما عرضوا
عن جمال الله وجه الحسين
ما بجمع ما أرى وجه الحیا
كوجه مثل وجه الأولین (۱)
ما باهل من أناس رذل
أجمعوا للرد نور الأولین
ما بذنب كان وئی فی كتاب قبل ذاك
دون ذكری بضیا؛ الأولین (۲)
بحبيب أحمدی غسر بسی
بكظم القرنسی الطیبین

(۱) مقصد از اولین ابا بکر و عباس است (۲) مقصد شیخ احسانی و سید رشتی است که در بیت دیگر توضیح فرموده اند .

خَيْرَةَ اللَّهِ مِنَ الْخُلُقِ رَسُولِ الثَّقَلَيْنِ
 فَاظْمُ الزُّهْرَاءِ جَدِي وَأَنَا بَيْنَ الْخَيْرَتَيْنِ
 وَجِهَةً قَدْ عَكَسَتْ فِي طَلْعِهَا
 وَأَنَا الطَّلَعَةُ نُورِ الْوَجْهَتَيْنِ
 مَنْ لَهُ فِيكُمْ كِتَابٌ شِبْهُ آيَاتِ الْجَلِيلِ
 قُدِّرَتْ مَا فَضَّلَتْ مِنْ حُكْمِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
 مَنْ لَهُ فِيكُمْ كِتَابٌ مِثْلَ آيَاتِ الْكَلِيمِ
 أَحْكَمَتْ مَا سَطَرَتْ مِنْ نُورِ رَبِّ الْمَشْرِقِينَ
 مَنْ لَهُ فِيكُمْ دَعَاءٌ مِثْلَ مَا فَضَّلَتْ لَهُ
 مَنْ لَهُ ذِكْرٌ كَذَكَرِي فِي كِتَابِ الْعَالَمِينَ
 يَتَرَوْنَ النَّاسَ عِلْمَ الْحُكْمِ فِي لُجِّ حَفِيظِ
 مَا تَوَارَتْ الْجَمْعُ فِي شَأْنِ وَأَنَا بَيْنَ الْآيَتَيْنِ
 أَنَا بَيْنَ الرُّكْنِ الْقُرْشِيِّ الْأَبْطَحِيِّ
 طَائِفِ الْبَيْتِ مُصَلِّي الْحَجَرِ تَيْسِينَ
 نَاطِقِ الْمَطُورِ مُجَلِّي الْبَيْدِيِّينِ
 بَاطِنِ النُّورِ ظَهْرِ الْخَائِتِيِّينِ
 كَاشِفِ الرِّبْزِ مُنَادِي الْبَيْعَتِيِّينِ
 مَا تَرِ السَّرِيطُونَ الْمَعْدَرِيِّينِ
 حَامِلِ النُّورِ جَلَالِ النُّقْطَتِيِّينِ
 رَابِعِ الرُّكْنِ بَطُونِ الْحُجَّتِيِّينِ

مَنْزِلُ الْعَالِ عَلَى أَرْضِ جُبْرِ
 حُرْمِلُ الْعَدْلِ مُصَلِّي الْحَرَمِيِّينِ
 طَلَعَ الشَّمْسُ فَنَابَ الْقَمَرِيِّينِ
 طَلَعَ النُّجْمُ وَنَابَ السُّفَرِ قَدِيمِ (۱)

الی آخر قوله تعالی شأنه (۲)

در ضمن تواقیع والواح منیعسه صادره از قلم مبارک گاهگاهی ابیات و اشعار
 نسیمز و دلنشین از شعرای دیگر نقل شده که زیارت آن موجب تذکر و تواتر
 است در اینجا محضر نمونه بذکر دو رباعی عربی و فارسی که اول در اوائل
 و ثانی در اواخر ایام معدور یافته اکتفا میرود :

رباعی اول شعری است که آنحضرت از بوشهر در حالیکه عزیمت سفرداشتمه
 اند در ضمن نامه ای بشیراز مرقوم فرموده اند و سواد آن نامه نزد نگارنده
 موجود و عنوان آن چنین است (یاخیر الحافظین - در منزل خود مسان
 همشیره آقا میرسید - بسم الله تعالی - جان شیرین من حرسک الله -
 تعالی) بعد دو بیت ذیل را نقل فرموده اند :

لَا اتَّحَسِبَنَّ انْقِطَاعَ الْكُتُبِ مِنْ مَلَكٍ
 أَوْ أَنَّ فِي الْقَلْبِ شَيْئًا كَانَ يَشْغَلُهُ

(۱) فرقدین و قمرین هردو مقصود شیخ احسانی و سید رشتی اند .

(۲) چون رضای مبارک براین است که آثار الهی ترجمه نشود لذا از -
 ترجمه ابیات خود داری شد .

لِكَمَا كَلَّمَا خَطَّتْ إِلَيْكَ يَدِي
حَرْفًا تَسَابِقُهُ دَمْعِي فَتَغْفِيْلُهُ

این رباعی در توفیق دیگر آن حضرت نیز نازل شده که جناب فاضل مازندرانی
عکس آن توفیق را در جلد سوم ظهور الحق صفحه ۲۶۳ نقل کرده اند .

ضمون رباعی چنین است :

گمان منما که انقطاع مکاتبت از ملالتی بوده است و یا آنکه چیزی در قلب
من را از یاد شما مشغول نموده است .

بلکه علت آن بوده که هر حرفی را که دست من برای شما نگاشته است انگ
چشم بروی آن ریخته و آنرا شسته است .

و اما دو بیت فارسی که در توفیق دیگر زیارت شده و در اواخر ایام از قلم
مبارک جاری گردیده و اعل آن از وحشی بافقی است صورت آن چنین است :

شما کازادگان شاخسار بسند

نشاط سرو و گل فرصت شمار بسند

که صیاد مرا بامن قرار بست

مرا هم یا شکرچ دام کار بست

اما از حضرت بهاء الله جل جلاله اشعار عربی و فارسی زیاد نقل گردیده
که غالب آنها مطبوع و منشر شده است از جمله قصیده عز ورتائیه است این

قصیده بنحوی که حضرت ولی امر الله در لوح قرن احبای امریک صفحه
۱۲۳ فرموده اند در سلیمانیه نزول یافت و شرح نزول آن چنان بود

که علمای سلیمانیه بعد از پی بردن بمقام فضل و حکمت آنحضرت تمننا

نمودند که قصیده ای بسبک و رویه قصیده تائیه ابن فارض (۱) که تا
کنون هیچکس از اهل راز و حکما نتوانسته اند مانند آن بنظم آورند منظم
فرمایند هیکل مبارک قبول کرده و دو هزار بیت در نهایت اتقان بنظم
کشیدند سپس آنرا که حاضرین مینوشتند گرفته بکصد و بیست و هفت بیت
آنرا انتخاب نموده بقیه را حک فرمودند .

اکنون این قصیده موجود و در دسترس عموم دوستان است و حضرت -
بهاء الله جل ذکره توضیحاتی بر بعضی ابیات و کلمات آن من بعد مرقوم
فرموده اند که در نسخ خطی موجود است اول قصیده چنین شروع میشود :

أَجْدُ بَتْنِي بِوَارِقِ أَنْوَارِ طَلْعَيْنِ
بِفَرْدِ غَيْبِهَا كُلِّ الشَّمْسِ تَخْفِيْتِ

و بدین شعر خاتمه مییابد :

فَطَوْبِي لِلْمُخْطِئِينَ فِيمَا سَرَعُوا

(۱) شیخ عمر بن ابوالحسن حموی الاصل و مصری المولد معروف باین
فارض (۵۷۶-۶۴۲) از شعرای عرب و از مشایخ صوفیه است و از او در -
قصیده تائیه مشهور است که یکی تائیه الکبری و دیگری تائیه الصغری نام
دارد . به اشعار ابن فارض غالب بزرگان تفاسیری نوشته اند از جمله مولانا
جامی بیکی از قصائد وی (قصیده خمریه) تفسیری بنام (لوامع) در سال -
۸۷۵ تا لیف نموده است وفات ابن فارض در قاهره و مدفنش همانجا است .

عَنْ كُلِّ الْجِهَاتِ فِي ظِلِّ رُبُونِي

چون نسخ آن مکرر منتشر شده از درج تمام آن در این رساله خود داری شد جمال مبارک در ضمن انشاء این قصیده دو بیت از قصیده ابن فارض را در آن نقل فرموده اند که حضرت عبدالبها در الواح خود و حضرت ولی امرالله در لوح قرن بدان استشهاد جمته اند و آن دو بیت چنین است:

فَطُوفَانُ نُوْحٍ عِنْدَ نُوْحِي كَأَدْمِي

وَإِقَادُ نِيرَانِ الْخَلِيلِ كَلُّوعَتِي

وَحَزْنِي مَا يَعْقُوبُ بَيْتَ أَقْلُهُ

وَكُلُّ بِلَا أَيُّوبَ بَعْضُ بِلِيَتِي

دیوان ابن فارض بارها چاپ شده و سه بار بوسیله کتابخانه جامعیه بیروت طبع گشته و با شرح دیوان بقلم امین خوری در ۲۴۵ صفحه منتشر گردیده است و شرح حال ابن فارض نیز در اول آن مفصل آمده . قصیده تائیه الكبرى ۷۶۱ بیت و تائیه الصغرى ۱۰۳ بیت است و در اینجا برای آشنائی خوانندگان عزیز بلحن ابن فارض ابیاتی از قصیده کبرای وی را نقل میکنیم :

۱- وَلَوْ أَنَّ مَابِي بِإِنجِيَالٍ وَكَانَ طُوسًا

رُسِينَا بِهَا قَبْلُ التَّجْلِي لَدَكَّ كَرْت

۲- فَطُوفَانُ نُوْحٍ عِنْدَ نُوْحِي كَأَدْمِي

وَإِقَادُ نِيرَانِ الْخَلِيلِ كَلُّوعَتِي

۳- وَلَوْ لَا زَفِيرِي أُغْرَقْتَنِي أَدْمِي

وَلَوْ لَا دُمُوعِي أُغْرَقْتَنِي وَرُبُونِي

۴- وَحَزْنِي مَا يَعْقُوبُ بَيْتَ أَقْلُهُ

وَكُلُّ بِلَا أَيُّوبَ بَعْضُ بِلِيَتِي

۵- وَمَا بَيْنَ شَوْقِي وَاشْتِيَائِي فَنَيْتُ نَفْسِي

تَوَلَّى بِحَظْرٍ أَوْ تَجَلَّى بِحَضْرَةٍ

۶- وَعُنْوَانُ شَأْنِي مَا أَبْشَكَ بَعْضُهُ

وَمَا تَحْتَهُ إِظْهَارُهُ فَوْقَ قَدْرَتِي

۷- وَكُلُّ أَذَى فِي الْحُبِّ بِنِكَ إِذَا دَى

جَعَلْتَهُ شُكْرِي مَكَانَ شُكْرِيَتِي

۸- وَمِنْكَ شِقَاتِي بَلْ بِلَامِي مَنِيَّةٌ

وَفِيكَ لِبَاسُ الْبُؤْسِ أَسْبَغَ نِعْمَةً

۹- وَعَنْ مَذْهَبِي نَبِيَّ الْحُبِّ مَا لِي مَذْهَبٌ

وَإِنْ مِلْتُ يَوْمًا عَنْهُ فَارَقْتُ بِلَتِي

۱۰- نَكَ الْحُكْمَ فِي أَمْرِي فَمَا شِئْتَ فَأَمْسِنِي

فَلَمْ تَكْ إِلَّا فَيْكَ لِأَعْنِكَ رَغْبَتِي

۱۱- لَأَنْتَ مَنْ قَلْبِي وَغَايَةَ بَغْيَتِي

وَأَقْصَى مَرَادِي وَأَخْتِيَارِي وَخَيْرَتِي

۱۲- وَمَا أَحْتَرْتُ حَتَّى أَحْتَرْتُ حَبِيْبِكَ مَذْهَبًا

فَوَا خَيْرَتِي إِنْ لَمْ تُكُنْ فَيْكَ خَيْرَتِي

۱۳- فَقَالَتْ هَوَى غَيْرِي قَصْدَتُ وَدُونَهُ اقْتَصَدُ

- تَعْمِيًا عَنْ سَوَاءٍ مَحْتَجِبِي
 ۱۴- وَ نَهَجُ سَبِيلِي وَاضِحٌ لِمَنْ أَهْتَدَى
 وَلَكِنهَا الْأَهْوَاءُ حَتَّى تَأْهَمَسِيَتِ
 ۱۵- وَجَانِبُ الْوَصْلِ هَيْهَاتَ لَمْ يَكُنْ
 وَهَا أَنْتَ حَىٰ إِنْ تَكُنْ مَادِقًا مَسِيَتِ
 ۱۶- هُوَ الْحَبُّ إِنْ لَمْ تَقْضِ لَمْ تَقْضِ مَا رَأَى
 مِنْ الْحَبِّ فَاخْتَرْدَاكَ أَوْحَلَّ خُلْتِي
 ۱۷- فُقُلْتُ لَهَا رُوحِي لَدَيْكَ وَ قَبُضُهَا
 ۱۸- وَهَا أَنَا مُسْتَدْعٍ قُضَاكَ وَ مَا يَهِي
 ضَمُونِ ابْيَاتِ بَفَارِسِي چنين است .
 ۱- اگر آنچه بر من وارد شده برکوهها وارد میشد و آنهم طهر سینا قبل از تجلی حق بود از هم تلاشی میشد .
 ۲- اشک چشمان من با شدت طوفان نوح و ریزش باران آن برابر است و سوزش آتش ابراهیم با حرارت سینه من مشابه است .
 ۳- اگر نه حرارت آه سینه ام بود اشک چشمانم هر آینه مرا در خود غرق میکرد و اگر نه سیل دیدگانم بود حرارت آه مرا میسخت .
 ۴- حزن من با اندازه ایست که آنچه بیعقوب از فراق یوسف رسید قسمتی از آنست . و بلای من بحدی است که آنچه را که ایوب از امتحان الهی تحمل کرد اندکی از آنست .
 ۵- و من در میان شوقی که محبوب در محفل تجلی بمن اظهار نمود و -

- اشتیاقی که من در موقع اعراض و منع وصالش رسید و داشتم نابود و فانی شدم .
 ۶- من فقط عنوان کار و حقیقت حال خود را برای تو شرح میدهم و گرنه آنچه در ذیل این عنوان مندرج است بیانش فوق قدرت من است .
 ۷- و هراذیت و جفائی که در طریق عشق از تو بر من وارد شد من بجای آنکه شکایتی نمایم زبان بشکرانه گشودم .
 ۸- و از تو هر مصیبت و بلائی بمن رسید این منتی بر جان من بود و در راه تو هر رنج و نغمتی که دیدم آنرا فراوانترین نعمت ها یافتم .
 ۹- مذهب و معتقد من عبارت از اینست که از عشق تو انحرافی نجوم و اگر روزی از آن تمایلی بجانب دیگر نجوم از دین و ملت خود دوری جسته ام .
 • در کار من حکم توست هر چه خواهی بفرما و من جز بعشق تو میسر و رغبتی نداشته و از تو دوری و رغبتی نمیجویم .
 ۱۱- زیرا که تو آرزوی قلب من و غایت آمال من واقعی مراد من و اختیار من و فضیلت منی .
 ۱۲- و من از آن زمان که حسب تو را مذهب خود اختیار نمودم در کار خود حیران نماندم و اگر تو را اختیار نمی نمودم پس وای بر حیرتی که من در آن واقع میشدم .
 ۱۳- پس محبوب من بسخن آمده فرمود : که تو مهر غیر مرا بدل راه داده و افسوس که از حقیقت حال کور مانده ای و از راه راست من بجایی رفته ای .
 ۱۴- و هر چند راهی که بسوی من می آید برای آنها نیکه طالب وصول بشنند پس مستقیم و سهل است و لکن هوی و هوس بر خلق مستولی شده و آنها را

پدین راه نابینا نموده است .

۱۵- و تو نیز از ساحت وصل من بکناری روو هیبات که این سعادت بتـــ
دست نخواهد داد چه که تو هنوز زنده ای و اگر برآستی طالب من بسودی
بایستی در عشق من محو شده و مرده باشی .

۱۶- طریق وصول بحبیت من چنین است و اگر تو در این راه با استقبال سرگ
نروی بمطلوب خود نمیرسی پس یا آنرا اختیار کن و یا ترک محبت مرانما .

۱۷- در جواب بحبیب خود گفتم که روح من در تحت نفوذ توست و قبض
آن در اختیار تو پس در چنین حالی چگونه میتوانم خیال تملک ترا در سر
بیروانسم .

۱۸- حال آرزو مند اجرای فرمان تو در باره خود هستم و آنچه را که رضای
توست طلب مینمایم و برای آن تا خیری نیز روا نمیدارم . انتهى

از اشعار این فاضل تکرار در آثار الهیه نقل شده از جمله جمال قدم جل
اسمه الاعظم این بیت ابن فاضل را در لوح شکر شکن بمناسبتی نقل نموده
و بدان تمثیل جسته اند :

طَوْحًا لِقَاضِيَاتِي فَي حُكْمِهِ عَجَبًا

أَقْتُلُ بِسَفْكِ دَمِي فِي الْجِلِّ وَالْحَكِيمِ

حضرت عبدالبها در یکی از الواح صحت این انتساب را باین فاضل تصدیق
و آن را چنین معنی فرموده اند : قوله الاحلی :

(معنیش یفارس اینست که خدا یا آن قاضی را ضی فرما که فتوی بخشون
این آواره در محل و حرم داد و حال آنکه سید نیز در الحرام حرام

است ولی آن بدبخت چنان دل سخت بود که خون این عبد را در محل و

حرم هدر نمود .) انتهى

نگارنده در سفر قایمات در قریه درخش در ضمن مطالعه الواح جوان
روحانی لوحی را که چند عبارت از آن ذیلا نقل میشود زیارت کرد و شعری
که در آن ملاحظه میشود در دیوان ابن فاضل موجود است قوله الاحلی :

(انسان چون از دیدار محرم مانند آرزوی گنثار کند و اطلاع اسرار خواهد
و این بنگارش نامه منوط و مشروط است . . . لهذا مکاتبه باید مستمر باشد
و اساس مخابره ثابت و مستقیم شاید . شاعر عرب متضرعا الی الله گفته :

وَمَنْ عَلِيٌّ سَمِعِي بَلَنْ إِنَّ مَنَعَتِ أَنْ

أَرَاكَ وَ فِيهِ لِمَنْ كَانَ قَبْلِي لَذَّةٌ

یعنی گوش مرا بخطاب خویش ولو لن ترانی باشد منتسبت بگذار و مشرف فرما
زیرا حضرت موسی علیه السلام پیش از من از این کلمه متلذذ شد یعنی نفس
خطاب بر حلاوت است و لذت بسمع میدهد ولو کلمه لن ترانی باشد) انتهى
و همچنان این شعر که در کتاب ایقان نقل نموده :

تَمَسَّكَ بِأَذْيَالِ الْهَوَىٰ وَأَخْلَعَ الْحَيَا

وَوَجَلَ سَبِيلَ النَّاسِكِينَ وَأَنْ جَلَّوَا

یعنی : بدامن عشق بیاویز و حیا را که مانع ابراز آنست و اگذار و طریقه
اهل زهد و عبادت را که پیرو طریق عشق نیستند ولو آنکه از اشخاص بزرگی
باشند و اگذار و بیزوی منما . انتهى

دیگر این بیت است که حضرت عبدالبها آنرا در لوحی نقل فرموده اند :

وَمِنْ خَالِيَا فَالْحُبُّ رَأْتَهُ عَنَا
وَأَوْلَهُ سَقَمٌ وَأَخْبَرَهُ قَتْلُ

یعنی خالی از عشق زندگی نمازیرا که عشق و محبت راحتش نیز و نج و تعب است و عشق از درد و مشقت ابتدا شده و به فنا و قتل عاشق منتهی میگردد .
انتهی . دو بیت اخیر از یک قصیده ۶۲۰ بیقی است .

بالجمله سخن در این مقام بد را زاکشید بر سر مطلب برگردیم : از جمال قدم جل اسمه الاعظم ابیات و غزلیات فارسی نیز زیاد نازل شده که احبای عزیز زیارت نموده اند .

از حضرت عبدالبها ، ارواحنا لرمسه الاطهر فدائیز انعام فارسی و ترکی بیادگار مانده است انعام فارسی آنحضرت که بصورت مناجات است احبای در کتب چاپی غالباً زیارت کرده اند اما از ابیات ترکی محض نمونه چند بیت از یک قطعه نه بیقی ذیلا درج میشود :

کم که بو درگاهنده دربان اولسور

کشور جان و دل به سلطان اولسور

بنده ناچیز ضعیف اولسه گسر

تاج سر جله شاهان اولسور

لشکر جهل اید سه هجوم باشنسه

میرسپه عقدر میدان اولسور

دلبر جانانایه جانن فسدا

کم که ایدر شاه شهیدان اولسور

آفت حرفته دن اوقسور نساور

ثابت عهد راسخ بیمان اولسور

بشارات ظهور

نبیل زرنندی در تاریخ خود نوشته است که چون ملاحسین بشری در ماکو بحضور مبارک باریافته ایامی در محضر اظهر بسربرد روزی حضرت اعلی از بالای قلعه باطراف توجه فرموده و شعر حافظ را درباره رودارس یاد کرده و فرمودند (روح القدس گاهی بزبان شعراناطق میگردد و مطالبی بلسان آنها جاری میسازد که غالباً خود آنها مقصود اصلی و منظور واقعی را نمیدانند . . . بعد این حدیث معروف را بیان فرمودند که ان لله کوزا تحت العرش و مفاتیحها السنة الشعرا یعنی خدایم رزیرعرش گنجهای است و کلید آن خزائن زبان شعرا است) انتهى

این موضوع بنحوی که در مقدمه اشاره شد درباره اشعاری که ذیلا نقل مینمائیم صادق است یعنی هرچند بعضی عرفای حقیقت بین با بصیرت پاک خویش ملهم به برخی حقائق شده اند و بالا راده بشاراتی داده اند و مانند ابن العربی و شاه نعمت الله ولی زکری از درنمای وقایح امریه در ظهور ابداع ابهی کرده اند ولی برخی از آنها نیز مطالبی بالهام الهی بی اختیار بر زبان قلم جاری ساخته اند و لو خود ملتفت معنی و مفهوم آن نبوده اند ولی در آن شعر بشارتی بالصراحه او بالکتابه از ظهور مبارک وارد شده .

اما از شعرائی که در زبان های مختلفه بشارت بظهور مبارک داده و در -

آثارشان از حالات و علامات و محل ظهور مظهر موعود زکری کرده اند زیاد و احصار تحقیق درباره آن از عهدہ یک نفر خارج است . از صد سال پیش تا کنون که احبای الهی هر یک بر حسب عرفان و معارف خویش و ذوق و استعداد مردم استدلالیه هائی نگاشته و تحقیقاتی درباره گذشتگان - کرده و ده ها جلد کتاب و رساله در این خصوص بیادگار گذاشته اند در کتب خود بسیار کم از اشعار و ابیات از شعرا ذکر کرده اند .

اشعاری را که نگارنده میخواهد ذیلا درباره آن تحقیق نموده و در این رساله بنقل آنها مبادرت ورزد فقط آثار شعرای اسلامی در سه زبان عربی و فارسی و ترکی است و اما از السنه دیگر چون یابد آنها آگاه نبوده و یا بمقام خوض و تبیح که لازمه چنین تحقیقی است نرسیده است زکری نمی نماید .

بشارات شعریه را باز ذکر ابیات صریحه حضرت امیر علی بن ابی طالب علیه السلام آغاز مینمائیم :

از جمله اشعار مسلم آنجناب ابیاتی است که در نسخ مطبوعه دیوان حضرتش از جمله نسخه چاپ سال ۱۲۶۳ هجری ذکر شده و حضرت اعلی روح الوجود لرشحات دمه الفدا در توفیقی که خطاب یعلمای تبریز نازل فرموده اند و نسخه خطی آن در مدینه یزد زیارت شد آنرا نقل و در ضمن بشارات - ظهور مند رح داشته اند قوله تعالی (جناب امیر روحی و مانی علم رسی فداه میفرماید در دیوان خود :

بني اذ اجاست الترك فانتظرو

وَلَايَةَ مَهْدِيٍّ يَقُومُ وَيَعْبُدُ
 وَذَلَّ مَلُوكُ الْأَرْضِ مِنْ آلِ هَانِئِ
 وَيُؤَيِّجُ مِنْهُمْ مَنْ يَلِدُ وَيُهْرِزُ
 صَبِيًّا مِنَ الصَّبِيَّانِ لَأَرَأَيْتَ عِنْدَهُ
 وَلَا عِنْدَهُ جِدٌّ وَلَا هُوَ يُعْقِلُ
 فَنَمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ
 وَبِالْحَقِّ يَا نَبِيَّكُمْ وَبِالْحَقِّ يَمَلُ
 سَيِّئِ نَبِيِّ اللَّهِ نَفْسِي فِدَائِكُمْ
 فَلَا تَخْذُلُوهُ يَا بَنِيَّ وَعُجِّلُوا أَنْتَهَى

مضمون ابیات چنین است :

ای نور چشم عزیز فرزند من : وقتیکه قوم ترک بجوشد و خروش و غیظ و غلو آمد در چنین موقعی منتظر باش که مهدی منتظر قیام کرده و عدل خود را گسترده سازد .

در چنین وقتی است که سلاطین آل هاشم ذلیل شده و کسی که عمری را بکسب لذت و هزل و ظرب گذرانده و جوان عیاشی که نه اراده ای در دل و نه عقلی در سر دارد و قائد قوم قرار گیرد و مردم او را بسروری خود برگزینند در چنین موقعی است که قائم موعود قیام کرده و دین حق را ظاهر نموده و بحسب وعدالت با شما رفتار میکند .

آن بزرگوار که جانم فدایش باد همتام حضرت رسول است و شما چون او ظاهر شود ویرا میازارید بلکه در نصرت او شتاب گیرید .

مقصد از هیجان ترك در این ابیات اشاره بخاندان قاجار است چه که این ایل از طوایف ترکی بودند که در ضمن هجوم مغول ها به آسیای غربی آمده نخست در شام و بعد در ارمنستان مسکن گزیدند و در موقع ظهور شاه اسمعیل صفوی از جمله هفت ایلی بشمار آمدند که به او کمک کرده و از ارکان قزلباش قرار گرفتند و در زمان شاه عباس کبیر این ایل بسه دسته تقسیم شده طائفه ' به گرجستان و دسته ای بمرودسته' دیگر به استرآباد (گسرگان) رفتند و بالاخره در ضمن وقایعی که ذکرش مناسب مقام نیست سلاطین قاجاریه از طائفه ' استرآباد ظهور و ایران را قبضه نمودند (۱) و وقوع این نبوت در زمان حضرت اعلی یعنی غیظ و غلو سلاطین قاجاریه و شاهزادگان آن علی الخصوص ناصرالدین شاه معلومست .

تاویل دیگر از این نبوت میتواند اشاره بمجلس تبریز و قیام علمای ترك زبان در آذربایجان بر علیه صاحب امر باشد علی الخصوص که توقیعی که حضرت اعلی این ابیات را در آن نقل فرموده اند بعد از مجلس تبریز و خطاب آن مدینه است .

و بعد حضرت اشاره به عیاشی و ناشایستگی ناصرالدین میرزا میکنند که در آن زمان جوانی بود مغرور که در مجلس تبریز حاضر شده و حتی در محضر مبارک

(۱) مقصد از ذلت پادشاهان آل هاشم انقراض سلسله صفویه است چه که نسبت این سلسله به شیخ صفی الدین عارف معروف اردبیلی که بنسب بر قولی از فرزند آن امام موسی کاظم علیه السلام است میرسد .

جسارت بایراد و اظهار فضل در مقام مقدس کرد و چون علماء ایراد گرفتند او نیز شعر (ما بتا و الف قد جمعا یکسرفی النصب و فی الجر معا) را از الفیه ابن مالک خواند .

حال اگر بخواهیم از اولین شاعر درد و آسایش بعد از حضرت امیر عم که بشارت ظهور مبارک را داده است ذکر نمائیم باید از ابوجعفر محمد بن علی شلمغانی (ابن العزاقر) نام ببریم که هم نسبت بسایرین متقدم وهم بشارت شریواسطه صراحت و وضوح از دیگران ممتاز است :

بشارت شلمغانی

بشارت شلمغانی از ظهور امر بدیع از افق ایران و خانواده ساسانیان در دو بیت از یک قطعه هشت بیتی است که ما بمناسبت مقام تمام آنرا در اینجا نقل نموده سپس بعد از بیان شرحی از حال این شخص جلیل و دانشمند نبیل نظر و تحقیقات خویش را درباره اشعار وی بعرض خوانندگان عزیز میرسانیم و اما آن هشت بیت که از قدما طوسی در کتاب الغیبه و از معاصرین عباس اقبال استاد دانشگاه طهران در کتاب خاندان نویختی

صفحه ۲۲۹ آورده اند چنین است : (۱)

يَا لَأَعْنَابٍ لِّلضُّدِّ مِّنْ عُبَيْدِي
مَا الضُّدُّ إِلَّا ظَاهِرُ الْكَوْلِيِّ
وَالْحَمْدُ لِلْمُهَيَّمِنِ السُّوفِيِّ لَسْتُ عَلَى حَالِ كَهْمَا مَسِي

(۱) - کلبی نیز بشارت شلمغانی را در کتاب کافی آورده است که در چاپ سال ۱۳۳۱ هجری قمری موحود و از بعضی دیگر از نسخ اصول کافی حذف است .

وَلَا حِجَابِي وَلَا جُنَيْدِي
قَدْ قَفَّتْ مِنْ قَوْلِي عَلَى النَّهْدِي
نَعْمَ وَجَاءَ وَزْتِ مَدَى الْعَيْدِي
فَوْقَ عَظِيمِ لَيْسِي لِجُوسِي
لِأَنَّهُ الْفَرْدُ بِإِلَّا كَيْفِي
مُتَّحِدٌ بِكُلِّ أَوْحِدِي
مُخَالِطُ النَّوْرِ وَالظُّلْمِي
يَاطَالِبَا مِنْ بَيْتِ هَانِمِي
وَجَادَا مِنْ بَيْتِ كَسْرُوِي
قَدْ غَابَ فِي نَسْبَةِ أَعْجَمِي
فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسْبِ الرُّضِيِّ
كَمَا السُّوِيُّ فِي الْعَرَبِ مِنْ لُؤِي

این شلمغانی که اشعار فوق بد و منسوب است مورخین اسلامی یعنی همان هانی که او را بکر و الحاد و شرک منسوب داشته و مفتریاتی درباره وی یاد کرده اند در بیان شرح حالش نوشته اند که وی شخصی بوده است از دانشمندان بزرگ امامیه و مرجع طلاب علم در غالب مسائل مهمه . کتب زیادی که قریب بیست جلد آنرا مورخین یاد کرده و بمطالب آن اشاره نموده اند در بیان حقائق و اصول اسلامی تالیف نموده بوده است این شخص تا مدتی پس از فوت امام در همان جلالت مقام و احترام تمام زیست مینموده و چون حسین بن روح نائب سوم امام غائب بعلمی انزوا اختیار

نمود اوره بمقام نیابت خود برگزید و واسطه بین خود و مردم قرار داد تا اینجا نویسندگان درباره او از ذکر همه گونه فضائل خود داری نکرده و بمسند نوشته اند که در همین ایام شلمغانی غلو نموده و خود دست با دعا هائسی زد که از طرف حسین بن روح باعد و توفیقی که نگارنده آنرا در مقاله دیگر خود نقل نموده (۱) مرتد شد و سپس محل نفرت و افترای مردم قرار گرفته و در همین ایام نیز یک عده از رجال بزرگ و دانشمندان مهم چون حسین بن ابی القاسم و زینمقدر خلیفه عباسی و ابوجعفر بن بسطام و ابوعلی بسن بسطام از کتاب و وجهای شیعه بغداد و ابواسحق ابراهیم بن محمد بسن ابی عون از ادبا و مؤلفین مشهور و سائرین من امثالهم بد و وفادار مانده و در شمار پیروان او بشمار آمده اند .

شلمغانی بعد از آنکه مورد تکفیر قرار گرفت یکباره آن مقام خود را از دست داده هدف تیرهای جانکد از اهل سیاست و شقاوت گشته بالاخره بعد از وقوع وقایع و حوادثی که شرح منافی اختصار است او را با مرالراضی

(۱) درباره حسین بن روح در یکی از الواح جمالقدم چنین نازل شده است: قوله تعالی (وانه لما ظهر الله بسلطانه و ختم النبوة بمحمد رسول الله اذا يستدل بالامامة ثم بما قاله حسین بن روح بعد السنوی هو احتجب الناس من کلمات التي يروى عنه بان القائم كان في جابلقا و امثاله كما سمعت باذنك و كنت من السامعين وانك لو نظرت اليهم لتعرف بان ملا الفرقان ما احتجبوا عن الله و مظهر نفسه الا بما رواه هذا الرجل وكان الله على ما اقول شهيد و علمي

خلیفه عباسی و تحریک فزیرش را بن مقله و فتوای علمای سو در سه شنبه ۲۹ ذیقعد ۳۲۲ با پیرو رشیدش را بن ابی عون کشته و جسدش را سوزانیده خاکسترش را بآب و جله دادند .

حال قبل از ذکر اتهامات نسبت بشلمغانی و دفع آنها که هزار سال تمام یعنی تا ظهور مبارک که موسم به یوم تبلی السرائر است اکثر مردم در باره آن یکزبان بوده اند نص قاطع مرکز میثاق را که در لوح ملا زاده تبریزی نازل شده ذکر می نمائیم قوله الاحلی (ان عبد الله الشلمغانی قد نطق بما بدع - المعانی و صریح الخبر بظهور النیر الساطع من الافق الایرانی ولكن الظالمین والهزلة والرزلة الخذلة هدر و ادمه و نسبوا اليه البهتان العظيم و قتلوه بظلم عظیم ولكن الله برئه من البهتان و قدر له الروح والريحان والان هو فی نعیم مقیم و مقام کریم زاد الله درجته فی عالم البقا و انعم علیه بالنعیم والا لا و عليك البها الابهی)

اما از افتراءاتی که به شلمغانی منسوب داشته اند یکی این بود که گفتند او ادعای الوهیت نموده و با اثر منصور حلاج رفته است سپس فروعی چند بر آن از قبیل آوردن کتاب و شرع تازه مخرج داشته و نسبتهای ماننند حلیت نسا پیروان وی بر یکدیگر و امثال آن بد و میدادند .

و اما ادعای الوهیت که منصور حلاج نیز بدان متهم شده بد آرا و بیخته گشت فی الحقیقه عبارت از یک مقام عرفانی و کیفیت روحانی یعنی فنای فی الله بود که بعضی از عرفا خود را در مقام ذات تعالی چنان فانی میدیدند که اظهار وجود را جائز نمیشمردند و در همه جا روی دلجویی دلبر آسمانی و تجلی او را

مشاهده میگردند و این قبیل بیانات بقدری درگفتار عرفا از بعد وارد شده است که دیگر جای شبهه و غرابتی برای احدی نمانده است و البته احبای الهی تفسیر این مقام را در آثار متعدده صادره از قلم اعلی از جمله کتاب ایقان دیده و این بیان شریف را در لوح ابن ذئب مطالعه فرموده اند که میفرماید قوله تعالی (یا شیخ این مقام مقام فنای از نفس و بقای باک است و این کلمه اگر ذکر شود مدخل بر نیستی بحت و بات است این مقام لا املک لنفسی نفعا ولا ضرا ولا حیوة ولا نشورا است) (۱) نگارنده در این خصوص رساله ' مستقلی بنام (حقیقه العرفان) نگاشته و در آن شرحی از احادیث و آیات قبلیه و اشعار و آثار شعرا و عرفا مذکور داشته که هنوز

(۱) مولوی در بیان مقام فنای فی الله این داستان نغز را در مثنوی خود آورده است :

آن یکی آمد در یاری بسزد	گفت یارش کیستی ای معتمد
گفت من گفتش بروهنگام نیست	بر چنین خوانی مجال خام نیست
چون تویی توهنوز از تونرفست	سوختن باید ترا در نار تفتست
رفت آن مسکین و سالی در سفر	از غرق یار سوزیدش جگر
بخته گشت آن سوخته باز گشت	باز گرد خانه او بساز گشت
بانک زد یارش که برد رکیست آن	گفت بر در هم تویی ای مهربان
گفت اکنون چون منم ای من در ای	نیست گنجایش دو من در یک سر ای
نیست سوزن را سر رشته دوتا	چون تو کتانی در این سوزن در آ

منتشر نگردیده است .

پس این نسبت برای تکبیر شلمغانی جز افترای ناروا چیزی نبوده یعنی امثال او و حلاج بعد از فنای در ساحت الهی بدین سخنان لب گشوده اند نه آنکه ظلوی نموده باشند و مخصوصا اینکه گفته اند او در این مورد پیروی حلاج نموده مقصود او را معلم میدار د چه که در باره حلاج که بدین اتهام و هم بواسطه منکر بودن غیبت امام بعد از هشت سال حبس در ذیقعد ۳۰۹ با مر مقتدرو وزیرش حامد بن عباسی بدار آو یخته شد کسی را شکی باقی نمانده است و تمام عرفا بعلوم مقام و مرام او گواهی داده اند و میان ادعای او با غلو در باره ذات الهی فرق گذارده اند مولوی در دفتر پنجم مثنوی در باره وی گفته است :

گفت فرعونى انا الحق گشت پست

گفت منصورى انا الحق و برست

این انار العنة الله در عقب

و بین انارا رحمة الله ای محب

این انا هو بود در سرای فضول

ز اتحاد روح نزاره حلـول

و اما در باره افترا نات دیگر از قبیل آوردن کتاب گمان نمیرود که لزوم به ذکر باشد چه که تمام فرق اسلامی با اتحاد کلمه ای که در باره خاتمیست حضرت رسول و کمال و کفایت قرآن در کور فرقان دارند اگر کسانی اظهاراتی نیز نموده و عقائدی اظهار داشته باشند در مسائلی غیر از اینگونه مطالب

مسلم است و فی الحقیقه اگر تحقیق نمود احدی از فرق اسلامی معتقد بکتاب و تشریح جز قرآن نبوده و اگر یکی از آنها چنین نسبتی داده باشند که مخالف این قانون کلی در دین اسلام است صرفاً کذب و افتراء است لذا این افتراء در باره شلمغانی با آنچه معارف که او دارا بوده و آثاری ببدان جامعیت که در بیان حقائق اسلامی و اصول آن شریعت نگاشته ابد اقبابل قبول و ذکر نیست .

شلمغانی تنها کسی نبود که قربانی مقاصد سوء سیاستمداران اسلامی گردید بسیاری از علما و عرفا بدین سرنوشت دچار شده و جان باختند و اعمال ملت مرحومه حتی در زمان ما که عصر تمدن و ترقی است نسبت بدوستان الهی خود نمونه بارزی از نوع رفتارشان در گذشته ایام است .

يَا اُمَّةَ السُّوءِ لَا سَقِيَا لِرُبِّعِكُمْ

يَا اُمَّةً عَجِيبَةً مِّنْ فَعْلِهَا الْاُمَمِ

فی الحقیقه آنچه که از خلال مندرجات آثار نویسندگان آنزمان برمیآید اینست که شلمغانی بعد از وفات امام حسن عسکری چون مانند جعفر برادر آنجناب (۱) و منصور حلاج منکر این امر موهوم گردید محل طرد و منسوع

(۱) در باره جعفر در آثار حضرت بها الله چنین نازل شده است بقوله تعالی : (یا حزب الله از اهل فرقان سؤال نمائید جا بجا کجا رفت آن مدن و دیار موهومه چه شد صادق را کذاب گفته اند یعنی جعفر بیچاره را که يك کلمه بصدق تکلم نمود از صد اسلام تا حسین کذابش گفتند

قرار گرفت . حتی شلمغانی بطوریکه از ماقع برمیآید بدون تعمق در صد رد این عقیده موهومه بر نیامده بلکه تا چندی در مقابل را می حسین بن روح و دیگران تسلیم بوده تا اینکه حسین بن روح او را بواسطه فضل ظاهر و تقوی و برج باهر بوساطت و نیابت خود گزید شلمغانی بدین وسیله بدان دستگاه تقرب بسته و از نزدیک بی موهوم بودن کار شیا در آن برد لذا بنحوی که نوشته اند در همان ایام و ساطت زمزمه مخالفت بلند نمود و چون سخنش خریدار نیافت و متاع حقیقت کاسد بود مغلوب و مقتول احوا اهل سیاست و غرض گردید .

تسرح فوق در باره شخص شلمغانی بود که برای آشنائی خوانندگان و جوانان روشن روان بهائی و رفع اتهامات هزاره سیصد ساله از جنابش ذکر شد حال نظری بابیات او نمائیم :

از هشت بیتی که در بالا ذکر کردیم که بد و منسوب داشته اند از مضامین آنها پیداست که تمام آن از شلمغانی نبوده و برای اتهام وی بد آنها افزوده اند

اللعنة الله على القوم الظالمين) و در لوج دیگر نازل قوله تعالی :

(از حضرت جعفر سؤال نمودند آیا از برای حضرت عسکری اولاد ذکوری موجود آن مظلوم ابا نمود و فرمود در سال قبل طفلی بوده و فوت شد صاحبان غرض او را طرد و لعن نمودند و کذابش گفتند و قول آن زن کاذبه را چون موافق هوی و اغراض نفسانیه نفوس غافله بود آنرا اخذ کردند و اعلام نمودند) انتهى

فی الغل بیت اول این قطعه چنین است :

يَا اَعْيُنَ الضِّدِّ مِنْ عَيْدِي

مَا الضِّدُّ اِلَّا ظَاهِرُ السُّوْلِي

یعنی ای کسیکه منکر ضد و شیطان هستی (شیطان را شیخ نبیسی عدی می گفتند) او بجز ظاهر ولی کس دیگر نیست . این بیان اشاره بانها می است که به او منسوب میداشته اند یعنی میگفتند که شلمغانی و پیروانش بضد و شیطان معتقد بوده و عقیده دارند که قائم آل محمد همان شیطان است و اینکه او را قائم نامیده اند برای آنست که در موقعی که خداوند بملائکه امر نمود سجده نمایند همه سجده کردند ولی شیطان برپا (قائم) ماند و سجده نکرد (فسجد الطئفة کلهم اجمعون الا ابليس) لذا بقائم مسمی شد و اوست که باید ظاهر شود (۱) کذب این افترا نیز از بشارتی که در آخر قطعه داده و صریحا گفته است :

يَا طَالِبًا مِنْ بَيْتِ هَانِمِي

وَجَاحِدًا مِنْ بَيْتِ كِسْرِي

قَدْ غَابَ نَفْسِي نِسْبَةً اَعْجَمِي

فِي الْفَارِسِيِّ الْحَسْبِ الرِّضِيِّ

ند
(۱) برای اطلاع بانها مات عجیب و باور نکردنی که فرق اسلامی بهم نسبت میداد ممکن است بکتاب (تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام) و (ملل و نحل) - شهرستانی مراجعه شود نگارنده در این خصوص مقاله ' مبسوطی نگاشته که هنوز منتشر نگردیده است .

یعنی : ای آنکه طالبی موعود از خاندان بنی هاشم ظاهر شود و ای آنکه منکری او از خاندان کسری طلوع نماید : بتحقیق موعود شما در نسبت ایرانیان غیبت کرد و در مردم فارس و حسب و نسب رضی بنهائست واضح میگردد .

لذا جزا دو بیت مذکور بقیه محل اعتماد نیست والبته این امر یعنی اضافه کم نمودن مطالب اشخاص برای اتهام و مقاصد سیئه دیگر گویا برای امت مرحومه امر مشروعی بشمار میرفته است و نگارنده در مقاله ' (قائم آل محمد) که در شماره های آهنگ بدیع منتشر شده شواهدی در این خصوص ذکر کرده که در اینجا تکرار نمی نماید و وقتی که انسان داستان (غرانیق) قرآن را که کفار برای اتهام رسول ص جملة ای بنص کلام الله افزودند اهل ثقه از قبیل ابن سعد در طبقات کبیر و طبری در تاریخ الرسل و الملوك بدان گواهی داد: اند با امثال این اعمال بعد از اسلام مطابق مینماید کسری حدیث شریف ولتسلکن سنن من قبلکم شبیرا فشبیرا و ذراعا فذراعا در نظر شرع جسم میشود .

در باره ' معنی و تفسیر شلمغانی در زمان حضرت بها' الله جل زکره الاعلی بین احبا اختلاف نظری موجود بوده یعنی بعضی آنها با امر حضرت اعلی و شمس حق میدادند چنانچه جناب میرزا نعیم اعلی الله مقامه در استند لالیسه' نثر خود آنرا همینطور یاد کرده اند و فارس را شیراز و رضی را (سید محمد رضا) پدر حضرت اعلی دانسته اند ولی برخی دیگر از جمله جناب ابوالفضائل - برای آنکه شلمغانی در اول شعر خود مسلمین را در باره ' اینکه موعود باید از بنی هاشم باشد رد کرده است فکر میکرده اند که مقصد جمال مبارک و -

خاندان کسری است لذا این موضع را از حضور مبارک استفسار نموده و -
 حضرت بها^۱ الله عقیده وی را به بیان (یا ابا الفضل قد نطقت بالحق
 و اظهرت ما کان مسطوراً فی کلماته) تصدیق فرموده اند . جناب ابوالفضائل
 بعد از ثبوت این حقیقت بفکر تحقیق در نژاد مبارک می افتد و مطالعاتی
 مینماید که خلاصه آن در یکی از رسائل ایشان موجود و عبارت از اینستکه :

۱- در ما زندران و نور جمعی از سلاطین که در تاریخ نامدار و شعرا و بزرگان
 آنها را مدح مینموده اند از خاندان کسری موجود بوده اند .

۲- از قرار مسموع جناب میرزا ابوالفضل رضا قلیخان هدایت تمم روضه
 الصفا با وجود دشمنی با امر و ذکر آنهمه مقتربات در کتاب خود معذک در
 نژاد نامه تصریح کرده که خاندان نوریه نسبتشان بسا سانیان میرسد البته
 گفته او که مورخی نامدار بوده محل اعتبار است .

۳- جناب ابوالفضائل شنیده اند که نسب نامه ای که نسخه آن متعدد
 بوده در عائله نوریه موجود است که آنها را ببلخاندان کسری میرساند .

این خلاصه تحقیقات جناب میرزا ابوالفضل است ولی بطوریکه خوانندگان
 عزیز ملاحظه میفرمایند آنچه را که حضرت ابی الفضائل در این باره تحقیق
 فرموده اند جز قرائن موضوع نیست و تحقیقات ایشان در باره اثبات اینکه
 آیا نژاد مبارک با دلائل تاریخیه و تصریح مورخین چگونه بسا سانیان میرسد
 نتیجه مثبت نرسیده است یعنی از کتاب نژاد نامه ذکری و نامی شنیده اند
 و نسب نامه را نیز چنانچه تصریح کرده اند در موقع تالیف این رساله
 ندیده بوده اند ولی همین ذکر قرائن محققین بعدی راهنمای بسیار خوبی

میتوانست بود چنانچه نگارنده از چندی پیش ریس از مطالعه رساله
 مشارالیه در نظر داشت که در صورت امکان تحقیقاتی نموده و شاید بعون
 الله بتواند بنتائجی برسد تا در فروردین امسال که برای تحقیق در احوال
 و آثار غیر منتشره جناب میرزا ابوالفضل و تکمیل یادداشت های خود برای
 تهیه کتابی در ترجمه حیات مرحوم دکتر برجیس سفری بظهران نمود و در
 نظر گرفت که در باره این دو ماخذ یعنی کتاب نژاد نامه رضا قلیخان
 هدایت و نسب نامه عائله نوریه تحقیقاتی نماید لذا بعد از مطالعاتی
 معلم گردید و از اهل ثقه مسموع افتاد که نسب نامه را جناب میرزا ابوالفضل
 مدتی بعد از تالیف رساله خود در اوجه ظهران در نزد کسی دیده اند
 ولی شخص مذکور حاضریدادن آن برای استنساخ نگردیده و امر بهمیمن
 حال باقی مانده است .

و اما در باره نژاد نامه مشکوک بود که اصلاً چنین کتابی موجود بوده و در
 صورت وجود این مطلب در آن مذکور باشد چه که اطلاعات میرزا ابوالفضل
 از این کتاب فقط سمعی بوده است ولی برای کسب اطمینان این امر را
 بدوست دانشمند جناب شاپور راسخ مراجعه نمودم تا در کتابخانه مجلس
 و منابع سائره در این باره تفحص نمایند و ایشان که برای انجام مقاصد فانی
 در این سفر زحمات زیادی تحمل فرمودند بالاخره معلوم داشتند که در
 مقدمه کتاب ریاض العارفین ذکری از یک کتاب نژاد نامه از تالیفات
 هدایت موجود است که هنوز طبع و نشر نشده است و بالاخره بعد از تحقیقاتی
 مسموع افتاد که نسخه منحصر بفرد آن در نزد جناب مخیرالسلطنه هدایت

حفید مجید رضاقلیخان که در رستم آباد طهران اقامت دارند موجود است
 لذا روزی بمرافقت دوستی بدین معرفی کسی و آشنائی قبلی بدیشان
 مراجعه نموده و تمنا کردیم که درباره کتاب مذکور اطلاعاتی بمابدهند
 آن مرد برفتوت و بزرگواری باوجودیکه از بدعهدی نفوس که از ایشان کسب
 برای مطالعه گرفته اند داغها بردل داشت فقط برای اثبات جوانمردی
 خود و ملاحظه اینکه آیا در بین جوانان امروز وافی الوجد و عادی العهد^ی
 یافت میشود بدون اخذ قبض رسید فقط اسم یکی از ما را یاد داشت نموده
 آن کتاب نفیس را که نسخه منحصر بفرد است در اختیار ما گذاشت فقط
 خواهرش نمود که اگر از آن درجائی ذکر نموده و عبارتی نقل کردیم یادی از
 آن پیر روشن ضمیر ننمائیم لذا نگارنده قبل از معرفی این کتاب لازم میداند
 که ایشان ببدین فتوت و کرم بستاید و از درگاه جمال ایبهی هدایت و فوز
 بایمان و عرفان برای جنابش آرزو نماید وانه لمن دعاه مجیب .
 باری این کتاب بعد از یک هفته بایشان مستردگشت و آنچه که فانی از
 مطالعه آن استنباط نمود در اینجا می نگارد تا اگر وقتی خدای ناکرده
 این کتاب مفقود و معدوم شد مطالب آن براهل بها مکشوف باشد .
 این کتاب شامل ۳۰۳ صفحه بقطع ربعی است بخط کاتب که مرحوم
 رضاقلیخان در حد و دجهل موضع آنرا بخط خود تحشیه نموده و مطالب
 و توضیحاتی بعد از کتابت کاتب افزوده است . و همچنان در ظهر اول
 آن بخط خویش چنین نگاشته (هو نژاد نامه باد شاهان ایرانی نژاد
 و سلطنت ایشان پس از ظهور دین اسلام از تالیفات قصیر حقیر رضاقلی

المتخلص بهدایت غنی الله عنه که باستدعای دوستی دانا تالیف کرده ام
 و دیباچه آنرا بیارسی خالص نگاشته ام فی سنة ۱۲۷۶ حرره مؤلفه
 این کتاب شامل یک مقدمه هفده فصل و خاتمه است مقدمه بفارسی سره
 بسیار شیرین رقم شده و هفده فصل در بیان ۱۷ طبقه و سلسله از امرا
 و سلاطین که بعد از اسلام در ایران سلطنت مینموده اند و نژادشان
 بسا سانیان میرسیده است که مؤلف با زحمات زیادی سلسله آنها را یک
 یافته و با ذکر مختصر حالاتشان بیکی از سلاطین ساسانی رسانیده است
 و این کار البته جزا زعهده کسی که اطلاعات از تاریخ ایران در نهایت
 تعمق باشد ساخته نبوده است و اما خاتمه فهرستی است از وقایع مهمه
 اسلام و ایران از زمان حضرت رسول الی زمان مؤلف که بنحو منسوی یاد
 کرده است .

و اما آنچه مورد استفاده نگارنده از این کتاب قرار گرفت و موضوع بود یکی
 همان امری که مدتها در طلب آن بود یعنی تصریح باینکه نژاد عائله نوریه
 و امرای نورو کجور بسا سانیان میرسند میباشند در این خصوص مؤلف در فصل
 سم و چهاردهم و پانزدهم مطالبی نگاشته و گفته است که قباد پدر
 انوشیروان عادل فرزند مهتری بنام کیوس^(۱) داشته که او را بحکمرانی خراسان
 و مازندران مامور نموده و بعد از قباد که انوشیروان بیاد شاهی نشست

(۱) این کلمه در کجبر اکتیوس و در دیگر جاها کیوس یاد شده و چون در تاریخ
 طبرستان نیز این کلمه کیوس است تصور میرود کیتوس اشتباه کاتب باشد .

کیوس دلاوریها نموده خاقان ترکستان را مغلوب و خوارزم را فتح و مسخر ساخت و بالاخره بواسطه مهتری و شجاعت خود را از انوشیروان برادر کهنتر خود بهتر دیده با او از در مخالفت درآمد و بدست وی مغلوب و - محبوس و مقتول گشت پس از وی از اولاد وی باوندیه و گاه و باره درمازندران مدتی زیستند و در عرض چند صد سال بدین خاندان وقایعی گذشت که ذکرش منافی اختصار است .

مطالب مذکوره در فصول مزبوره غالباً در تاریخ طبرستان نیز موجود است ولی هدایت در تسلسل حال این خاندان زحمتی کشیده بعلاوه منسوب بودن عائله نوریه را باین سلسله تصریح کرده که آنرا در جای دیگر نمیتوان یافت و عین عبارت وی در باره حکام نور و کجور در فصل پانزدهم چنین است : (طبقه پانزدهم ملوک ولایت کجور که بنی عم ملوک نور بوده اند و از - بادوسبان گاو باره و نسل عجم نژاد داشته اند علی الاجمال : حکام ولایت نور و کجور فرع یک اصل و صورتیک معنی بوده اند و نسل ایشان هم به بادوسبان که از اولاد فیروز گاو باره است منتهی میشود و مانند - طبقات دیگر ملوک بقباد پدر انوشیروان عادل میرسد ..)

در اینجا باید نکته ای را اضافه نماید و آن اینست که بنا بر آنچه ذکر شد نسبت مبارک بنص صریح بخاندان کسری میرسد و از طرف دیگر حضرت عبدالیه فرموده اند که حضرت بها^۱ الله از اولاد ابراهیم میباشند و در اینجا ممکن است برای بعضی اشکالی بنظر رسد که چگونه ممکن است آنحضرت هم از نژاد ساسانی یعنی آریایی و هم از دوره ساسی باشند . باید

دانست که خاندان ساسانی بتصریح مورخین هر چند از جانب پدر از اولاد کیان بوده اند ولی از جانب مادر نسبت به بنی اسرائیل و اولاد ابراهیم میرسانیده اند بدین حقیقت یکی از مورخین نامدار یعنی مسعودی در - کتاب خود (مرجع الذهب و معادن الجواهر) جلد دوم فصل بیست و چهارم تصریح کرده است . در کتاب هزار پیشه تالیف جمال زاده نیز که در دوسه سال اخیر در طهران طبع شده این مطلب بنقل از همان کتاب در صفحه ۱۸۳ مندرج است و عین عبارت مسعودی در مرجع الذهب چنین است : (وام ساسان الاکبر من بنی اسرائیل من السبایا وهی ابنة سانال) یعنی مادر اردشیر بابکان از اسرای بنی اسرائیل و دختر شخصی بنام سانال بوده است .

و البته اشکال اصل شمرده شدن نژاد بدری نیز که از اوهام گذشتگان است با تصریحات علم جنین شناسی در خصوص سهم مشترک داشتن سلول ذکور و نانات در انعقاد نطفه مرتفع است .

بشارت شیخ محیی الدین اعرابی (ابن العربی)

دیگر از نفوس که در شعر عربی بشارت بظهور داده اند شیخ محیی الدین اعرابی است که در رمضان ۵۶۰ ه در اندلس تولد یافته و پس از مسافرت بسیار در شمال افریقا و اندلس و شام در ربیع الآخر ۶۳۸ در دمشق فوت نموده است از محیی الدین نثرا و نظماً بشارت زیادی ذکر شده است از جمله نبواتش در باره ظهور مبارک در فتوحات مکیه ابیات ذیل است : (۱)

(۱) - از کتاب تبیان و برهان نقل شده است .

مَدَّ الْيَمِينَ لِبَيْعَةٍ مَخْصُومَةٍ
 أَبَدِي لَهٗ وَجَهَ الرِّضَا مَخْتَارَهُ
 لِمَا بَدَى حَسَنَ الْمَقَامِ لِعَيْنِيهِ
 عَقَدَتْ لَهُ خُلَافَةَ أُرْزَا رَهُ
 ثُمَّ التَّوْبَى يَطْوِي الطَّرِيقَ لِحَبْسِهِ
 لَيْلًا حِذَا رَأَى أَنْ يَسُوجَ نَهَارَهُ
 وَأَنْتَ رَكَابُهُ لِحَضْرَةِ مُلْكِيهِ
 بِوَدَائِعِ تَعْتَادُهَا أَبْرَارَهُ
 أَيْنَ الَّذِينَ تَحَقَّقُوا بِصِفَاتِهِ
 هَذَا الْعُدَاةُ وَأَيْنَهُمْ أَنْصَارُهُ
 مَنْ يَهْتَدِي أَهْلَ الْهُدَى بِضَارِهِ
 هَذَا الْخَلِيفَةَ تَقْتَفِي أَنْصَارُهُ
 إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّهُمْ
 لَيُبَايِعُونَكَ مِنْ أَعْتَلَّتْ أَسْرَارُهُ
 فَيَمِينُكَ الْحَجْرُ الْمَكْرُمُ فِيهِمْ
 يَا قَبْضَةَ خَضَعَتْ لَهُ أَخْبَارُهُ
 يَا بَيْعَةَ الرِّضْوَانِ دُمَّتْ سَعِيدُهُ
 حَتَّى يُعْطَلَ لِلْأَنْامِ عَشَارُهُ

در این ابیات شاعر وقایع رضوان و اظهار امر مبارک را بنظر آورده و شعر خود را که مضمون آن چنین است سروده است .

مظهر الهی دست راست خود را برای اخذ بیعت و پیمان مخصوصی دراز کرد و اخذ بیعت از آنجهت مورد اختیار حضرت شده بود که رضای الهی در آن آشکار و واضح بود چون زیبایی و دلربایی آن مقام و مکان (باغ رضوان) نظر انداخت همگماشت که تکه های خلافت را ببندد یعنی اظهار امر فرمود و خود را خلیفه الله معرفی کرد و بعد از اخذ عهد و بیعت راه خود را بیچیده و شبانگاه براه زندان خود رو نهاد و معاندین آنحضرت از آنجهت او را هنگام شب بطرف زندان بردند تا مباد که صبح عظمت امرش طالع گردد و روز فیروزتر بر جهانیان بناید . همراهانش در محضراو حاضر شدند و به پیشگاه سلطنتش رونهاد و ودائع محبت و ارادت دستدارانش که همه از نیکوکاران بودند بساحت اقدسش تقدیم شد . کجا بیند آنانکه بصفات آنحضرت متصف شدند من خیلی آرزو دارم بملاقات آنها برسم اینها که من می بینم همه دشمنانند بر یاران او که آیند؟ اینست خلیفه الهی و مظهر امرالله که طالبان هدایت بواسطه چراغ روشن او مهتدی میشوند و اینست کسی که باید او را پیروی نمود ای مظهر امرالله آنانکه باتو بیعت میکنند در حقیقت با خداوند جهان و آفریدگاری که اسرار و رموزش متعالی است بیعت مینمایند همانا دست راست تو مانند سنگ مقدس است که مؤمنین با او بیعت میکنند و حکم بیعت با خدا را دارد چه دست مبارک که اختیار در مقابل آن خاضع میشوند . ای بیعتی که در باغ رضوان گرفته شدی با سعادت همواره توام و همعنان باش تا وقتی که قیامت برپا شود و علامت آن آشکار گردد . انتهى .

صاحب کتاب تبیان و برهان توضیح ذیل را در باره این ابیات نوشته است :

در ضمن ابیات مذکوره نکاتی چند موجود است که باید مورد دقت قرار داد از این قرار : مقصود از بیعت رضوان چنانچه گفتم اظهار امر حضرت بها^۱ الله در باغ رضوان بغداد است که بحدیقه نجیب پاشا معروف (و امروز بیمارستان مجیدیه و بیمارستان شاهی نام دارد) حضرت بها^۱ الله هنگام توجه بامر خلیفه عثمانی از بغداد باسلامبول در آن باغ اظهار امر فرمودند و شاهد بر اینکه مقصد از بیعت رضوان اظهار امر آنحضرت است مصراع اول بیت سوم است که میفرماید بعد از اخذ عهد و بیعت راه خود را پیچید و شبانگاه براه زندان خود رونهاد زیرا حضرت بها^۱ الله در آنوقت محبوس بودند و با ما^۲ مورین دولتی از بغداد براه زندان خود رونهادند و در شب حرکت میکردند زیرا آن اوقات (سوم ماه می) فصل تابستان و موقع گرمای بود و قوافل در فصل گرما شبها سیر مینمایند و روزها راحت میکنند و در زمستان بعکس است و در این بیت فعل اظهار امر حضرت بها^۱ الله راهم تلویحا تعیین کرده است و اینکه میفرماید راه خود را پیچید اشاره بتوجه مویب حضرت بها^۱ الله از بغداد باسلامبول است چونکه از باغ نجیب پاشا چون خواهند بطرف اسلامبول بروند در ابتدا مسافتی قلیل را بر خلاف جریان مجله باید میرکنند آنگاه پیچید و در امتداد مجله روان گردند و اینکه فرموده اینست خلیفه الهی . . . یعنی کسیکه مردم را به پیروی خود میخواند و به هدایت خلق میبرد از او خلیفه الله است و -

مقصود از خلیفه الله مظهر امر الهی است چنانچه در قرآن مجید (سوره بقره) میفرماید (اننی جاعل فی الارض خلیفه) یعنی خداوند بفرشتگان فرمود که من میخواهم مظهر و قائم مقام خود را در روی زمین قرار دهم و مقصود و سولاتی هستند که برای هدایت خلق بیعت شده و میشوند و اینکه فرموده آن نفوسی که با تو بیعت میکنند . . . الخ یعنی آنانکه با تو بیعت میکنند با خدا بیعت میکنند چنانچه آنانکه با حضرت رسول هم بیعت میکردند با خدا بیعت میکردند و در سوره الفتح آیه ۱۰ باین معنی تصریح شده قولسے تعالی : ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله . یعنی ای محمد - رسول الله آنانکه با تو بیعت میکنند با خدا بیعت میکنند . و اینکه فرموده است دست راست تو سنگ مقدس است اشاره بحدیثی است که از پیغمبر ما^۳ اثر است قوله الحجر یمین الله تعالی فمن مسحه فقد بايع الله یعنی حجر الاسود دست راست خداوند است هر که به او دست بمالد مثل این است که با خدا عهد و پیمان برقرار کرده است این حدیث را دیلمی در فرادیس از عکره روایت کرده است . انتهى

محبی الدین در جای دیگر از فتوحات مکیه اشاره بجسد مظهر حضرت اعلی چنین فرموده است .
الان ختم الاولیاء شهید
وعین امام العالمین قید
هو السید المهدی من آل هاشم
هو العارم الهندی حین بیید
هو الشمس یجلو کل فیم و ظلمة

وَمَا لَوَالِ الْبُرْجِ حِينَ يُنْفَخُونَ
 یعنی آگاه باشید که خاتم اولیا، شهید و (عین) امام عالمان و پیشوایان
 جهانیان مفقود است اوست حضرت مهدی که از اولاد هاشم و اهل البیت
 است و برای دشمنان خود مانند شمشیر هندی بران است. او آفتابی
 است که از برای هر ابر و ظلمتی اشراق مینماید و مانند باران پر فیضانی است
 که در هر جا اثر نافع بجا میگذارد.
 مقصد از (عین امام العالمین فقید) عبارت از جسد حضرت اعلی است که
 تا مدتی از نظرها مفقود بود و بامر حضرت بهاء الله بنقاط مختلف
 حمل میشده و بالاخره در مقام اعلی استقرار یافت. در آثار محیی الدین
 باز هم بشاراتی هست که بنهین کفایت رفت.

بشارت سلطان حسین اخلاطی

دیگر از اشعار عربی ابیات جفار هندی سلطان حسین اخلاطی است که
 حضرت اعلی نیز آنرا در توقیع محمد شاه که از سجن ماکو صادر فرموده اند
 نقل کرده اند و آن ابیات چنین است:

بِحِیِّ رِبَا لَكُمْ فِي النَّشَائِطِ
 لِيَحْيِيَ الدِّينَ بَعْدَ الرَّأْيِ وَغَيْرِ
 فَإِنَّ زَيْدًا عَلَيْهِمُ الْمَاءُ فَأَعْلَمُ
 بِأَنِّي مَا كُنْتُ السِّرِّ عَيْنِ
 فَاصْرِبْ نَفْسَ هُوَ نَفْسِي عِنْدَ نَفْسِي
 فَبِذَا أُمَّ قَطِبِ الْعَالَمِينَ

خُدَايَا قَبْلَ مَدِّ بَعْدَ ضَمِّ

وَادِرْجِهْ يَتَحْتِ الْمَدْرِ حَمِينِ

معنی بیت اول چنین است: برای شما در نشأتین بعد از گذشتن (راه)
 و (غین) ری ظهور خواهد نمود تا دین الهی رازنده و تجدید نماید.
 مقصد از رب حضرت اعلی است که در آیات قرآنیه نیز در بشارات حضرت رب
 اعلی مذکور گشته بقوله تعالی (وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ نَخْلًا وَلِأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ نَخْلًا وَلِأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنبَتْنَا بِهِ نَخْلًا) و آیه اظهار
 نیز این آیه را بقائم آل محمد مائل داشته اند و مجلسی در جلد ۱۳ از -
 بحار الانوار حدیثی در این خصوص ذکر نموده است. و کلمه 'رب' در عدد د
 نیز با نام حضرت اعلی (علی محمد) مطابق است یعنی هر دو (۲۰۲) -
 میشوند و اینکه میگوید بعد از (ر) و (غین) ظهور خواهد کرد (ر) و (غین)
 در عدد ۱۲۶۰ تاریخ ظهور است - ^{یعنی} ۲۰۰ ۱۰۰۰ ۱۰ ۵۰
 دم چنین است: و اگر بر این عدد د (ها) را نیز بیفزائی بدان من
 سر حقیقت را پنهان نکرده ام (ها) در عدد ده است و چون به ۱۲۶۰ -
 (سال ظهور) اضافه شود ۱۲۶۰ میگردد و سنه ۱۲۶۰ از اوقات دقیقه
 امر بوده و آثار مهمله در این اوقات نازل گشته و اظهار قائمیت شده است.
 معنی بیت سوم و چهارم چنین است: پس نفس (هو) را در عدد خودش
 ضرب کن و هر چه شد آن نام قطب دو عالم است سپس (مح) قبل از (مد)
 را بگیر و اندورا بهمدیگر منضم نما سپس آنرا به دو لفظ قبل اضافه کن و
 در ذیل آن دو درج نما. چون عدد هو یعنی ۱۱ در نفس خود ضرب
 نمود (۱۲۱) میشود و این مطابق با عدد (یا علی) است و چون -
 پنجوی که اشاره نموده (مح) و (مد) یعنی محمد بدان ضمیمه

شود و در ذیل مدرجین یعنی دو کلمه ای که قبلا درج شده (یا علی)
 درج گردد کلمه (یا علی محمد) میگردد که اسم (قطب العالمین) یعنی
 حضرت اعلی از آن بیرون می آید (۱) و نتیجه این میشود که در ۱۲۶۰ -
 مظهر امری برای احیاء دین ظهور مینماید و در ۱۲۶۵ امور مهمه واقع
 میگردد و نام آن نفس مقدس نیز علی محمد است .

ذکر جناب سید کاظم رشتی

جناب سید کاظم رشتی اعلی الله مقامه در یکی از رسائل خود خطاب بموعود
 منتظر چنین فرموده است :

أَخَافُ عَلَيْكَ مِنْ قَوْمِي وَمَنْسِي
 وَمَنْكَ وَمِنْ مَكَانِكَ وَالزَّمَانِ
 وَلَوْلَانِي وَضَعْتِكَ فِي عَيْوَانِي
 إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُ سِي

در د و بیت فوق سید رشتی مصائبی را که از تمام اطراف و جوانب بمظهر
 امر رو خواهد آورد اشاره فرموده چنین میفرماید : من بحال تو از قوم خودم
 و خودم و از تو و از مکان و زمان تو ترس دارم و من چندان ترا محبوب دارم که اگر
 ترا تا قیامت بروی چشمانم بگذارم مرا کفایت نمی کند . جناب سید رشتی

(۱) حضرت عبدالبها در لوح وحید کشفی میفرمایند قوله الاحلی :

(و اما شعر سلطان حسین اخلاقی عد دیاعلی محمد است و سنه ظهور را -

تصریح نموده که بعد الراء و فین است)

در جای دیگر خطاب بد و فرموده است :

يَا صَغِيرَ السِّنِّ يَا رَطْبَ الْبَدَنِ

يَا قَرِيبَ الْعَهْدِ مِنِّي بِاللَّبَنِ (۱)

این شعر نیز اشاره بحضرت اعلی و بیان امام در این خصوص است که میفرماید
 موعود از من بعهد شیرخوارگی نزدیک تر و بر پشت اسب چالاک تراست
 حال فز اشعار عربی بذکر بعضی ابیات فارسی میپردازیم :

شعر سنائی

از شعرائی که زکری در اشعارش موجود است عارف نامی سنائی (متوفی سی
 ۵۴۵) است این عارف ربانی که بعضی از اشعارش بمناسبتی مکرر از قلم
 اعلی و کلک میناق جاری شده در دیوان اشعار خود مطالبی دارد که از جمله
 سه بیت زیر در حدیقه الحقیقه است که در وصف احبای الهی و ساکنین جنت
 رضای قدسی در حظیره القدس فرموده است :

همه مستغرق جمال قدم

فارغ از نقش عالم و آدم

عند لیبان گلشن انسنند

ساکنان حظائر قد سنند

(۱) اصل شعر از مولوی است

هرچه در محن آن مکان دارد

تابستگ و کلوخ جان دارد

شعر مولوی

دیگر مولوی است (۱۶۷۲ - ۱۶۰۴) که بعد از ستائش بوده و خود بطریق وی مشی مینموده دیوان غزلیات و مثنوی مولوی دارای حقائق دلپذیری است که مطالعه آن جان و روان را تشنه جاودان می بخشد این عارف ربانی در بیان انگریزها و مسائل الهی در دور اسلامی بنحوی سخن رانده که بسیار نزدیک بقفاسیر قلم اعلی در آن خصوص است از جمله در باره بهشت و دوزخ و آدم و حوا و قصه اصحاب کعبه و غیرها بسیار نزدیک بحقیقت تعبیر نموده است . در مثنوی او در باره نام مبارک حضرت بها^۱ الله در دفتر اول چنین مذکور است :

ما بها و خونبها را یافتیم

جانب جان باختن بشتافتیم

نگارنده در مقاله ای که در آهنگ بدیع منتشر شده در باره اینکه اسم اعظم یعنی بها^۱ الله چگونه در کور اسلام پنهان و مستور بوده و قلیلی از جمله مولوی آنرا یافته و بدان افتخار جسته اند زکری نموده که در اینجا تکرار نمی نماید و اینکه میگوید (ما بها و خونبها را یافتیم) اشاره بحدیث قدسی است که میفرماید من طلبنی وجدنی ومن وجدنی عرفنی ومن عرفنی عشقنی ومن عشقنی عشقته ومن عشقته قتلتم ومن قتلته فانا دینه . یعنی هر که مرا طلب کرد یافت و آنکه مرا یافت مرا شناخت و آنکه مرا شناخت عاشق

من شد و هر که عاشق من شد من نیز عاشق او شدم و آنکه من عاشق او شدم او را در راه خود بقتل رساندم و هر که برای من شهید شد من خونبهای او هستم . . . انتهی .

اینست که مولوی میگوید من آن محبوب حقیقی (بها^۱) را یافتم و باطمینان بدین امر که او خونبهای من است جانب جان باختن در سبیل وی شتافتیم

شعر شیخ بهائی

عارف نامی شیخ بهائی نیز چنانکه در مقاله مذکوره یاد شده در باره اسم اعظم بها^۱ الله چنین سروده است که در ضمن ملحقات کتاب موش و گریه چاپ مصر صفحه ۲۳۰ موجود است (۱)

اسم اعظم چون کسی نشناسدش

سروری بر کل اسما^۱ باشمش

که مقصود از این سروری علاوه بر ابهت مقام عبارت از وقوع آن در راه اسم اعظم در دعای سحر مسلمین است چنانچه وارد شده است (اللهم انی اسئلك من بهائك بابها و کل بهائك بهی)

شعر فردوسی

دیگر در شاهنامه فردوسی این ابیات در باره ظهور حضرت بها^۱ الله

(۱) شیخ بها^۱ الدین محمد عاملی معروف بشیخ بهائی (۹۵۳ - ۱۰۳۱)
مؤرخ الشریک در کتاب عالم آرای عباسی که مؤلف آن از معاصرین وی بوده همچنان
قصص العلماء میرزا محمد تنکابینی مذکور است .

از ایران و انتشار امر الهی در اقطار جهان مذکور است :
از این پس بیاید یکی نامدار

ز دشت سواران نیزه گذار

یکی مرد پاکیزه و نیکخوی

کز او دین یزدان نمود چار سوی

کز او گردد ایمن جهان از بدی

بتابد از او فره ایزدی

باید دانستکه شعر فوق را فردوسی با توجه ببعضی ضامین کتب فارسیان
سروده است .

خاقانی شیروانی

خوانندگان عزیز بخوسی میدانند که در قرآن و اخبار تصریح به ظهور امری
در سنه هزار آمده از جمله (یدبر الامر من السماء الی الارض ثم یخرج الیه
فی یم کان مقداره الف سنه ما تعدون) و یا (لکم میعادیم) بعضی
از عرفا و شعرا بدین موضوع اشاره کرده و ظهور حق را در رأس هزار بعد
از طی وحی و الهام که در سنه ۲۶۰ هجری واقع شد تصریح کرده اند
از جمله خاقانی با توجه بدین حقیقت این دو بیت را سروده است :

گویند که هر هزار سال از عالم

آید بوجود اهل و فانی محرم

آمد زین پیش ما نژاده زعمدم

آید پس از این و ما فرو رفتند غم

مرحوم رشید یاسی در مجله ارمنان در شماره اول از سال دهم این
دو بیت را ذکر و شرحی در باره آن داده است .

اشعار حافظ

مدال نظری بدیوان غزلیات حافظ شیرین سخن که اهل دل او را لسان الغیب
خوانند و در وصفش سروده اند :

ز هفتم آسمان غیب آمد

لسان الغیب اندر نشاء حافظ

بماتیم . در دیوان حافظ احبای الهی اشعار زیادی در بشارت ظهور یافته
اند که از جمله آنها شعر معروف شاعر خطاب بسواحل رود ارس است کسبه
محبوب خود را با چشم دل در جمانی که حال و استقبال در آن
یکسان است در آنجا دیده و غزل خویش را در وصف وی سروده است سواحل
رود ارس قبل از نزول اجلال حضرت اعلی روح الوجود لرشحات بده الفسدا
یکبار

دیگر نیز موطنی اقدام حضرت زردشت قرار گرفت (۱) و در قرآن آیه ذیل

در باره آن نازل شده است (واصحاب الرس و قرونابین ذلک کثیرا)

متاسفانه مفسرین اسلام از این حقیقت غافل مانده لذا شریعت آن -

حضرت را انکار کرده اند ولی از طالب همان مفسرین دلائلی در دست

است که صدق این موضوع را میسازد یعنی هر چند بعضی از مفسرین کلمه

(الرس) را در این آیه یعنی راه دانسته اند و مطالبی که قابل اعتبار نیست

بیان کرده اند ولی جمعی دیگر از آن مفسرین کلمه رس در آیه را بمناسبتی

(۱) حضرت بهاء الله جل ذکروه الاعلی در لوحی میفرماید قوله تعالی (از -

حضرت زردشت سؤال نمودی او من عند الله آمده و بهدایت خلق ما مور

نار محبت برافروخته ید اوست با نار محبت الهی و کتاب او امر و احکام ربانی

آمد و لکن حزب غافل مقامش را ندانستند و ظهورش را شناختند حزب شیعه

رود ارس دانسته اند منتهی در باره نام نبی مبعوث از آنجا اختلاف و اشتباه کرده اند و بعضی از مورخین و جغرافیین باستناد اقوال آنها در کتب خود عباراتی نگاشته اند .

مرحوم سیهر در ناسخ التواریخ نوشته است که پیغمبری در آذربایجان مبعوث شده بنام حنظله بن صفوان و بدعوت قوم - رعویل - و قدمان پرداخته و افسانه های مفصل در این باره ذکر کرده و شعر شاعر عرب را شاهد آورده است که گوید - بکت عینی لاهل الرس رعویل و قدمان .

یا قوت (متوفی - ۶۲۶) در معجم البلدان گوید : وقال الاخرون فی قوله عز وجل واصحاب الرس و قرونا بین ذلك کثیرا قال الرس وادی - آذربایجان و حد آذربایجان ماورا الرس و یقال انه کان یاران علی الرس الف مدینه فبعث الله الیهم نبیا یقال له موسی و لیس بموسى بن عمران فدعاهم الی الله و الایمان به فکذبوه و مجدوه و عصوا امره . . . الخ

از این دو عبارت دو مورخ و جغرافی نگار نامدار معلومست که کسری از مفسرین بودن نبی را در اطراف رود ارس تصدیق کرده اند و چنانچه ملاحظه

نظر بغفلت و نادانی رهش نموده سبحان الله اهل ایران مع استعداد از عرفان حقائق محرومند (حضرت عبدالبها در لوحی میفرماید) و اما حضرت مهاباد و حضرت زردشت در قرآن تلویحا مذکورند و نفسی تا بحال پی نیوده چنانچه اصحاب رس و انبیائشان ذکر نموده و این رس رود ارس است و این پیغمبران نبی شان متعدد بودند از جمله حضرت مهاباد و حضرت زردشت

(سود)

شد در نام او اختلاف نموده اند لذا شکی در باره اینکه این نبی حضرت زردشت است نمی ماند چه اولاً آن انبیائی که آنها نام برده اند وجودشان مدرک مهمی ندارد و افسانه ای بیش نیست ولی وجود حضرت زردشت در آن حوالی از مسلمیات تاریخ است .

ملا محسن فیض نیز در تفسیر عافی حدیثی از حضرت امیر در باره اینکسه مقصد از رس ارس است و پیغمبری در آنجا مبعوث شد در ذیل آیه نقل کرده است .

باری بنا بتصریح تاریخ نبیل و قتی که ملا حسین بحضور مبارک حضرت اعلی در ماکو مشرف میشود حضرت روزی در حالیکه از بالای تپه بیائین متوجه بودند بد و خطاب نموده فرمودند که شعر حافظ که گفته است :

ای صبا گریگری بر ساحل رود ارس

بوسه زن برخاک آن وادی و مشکین کن نفس

بیمت سلمی را که باد شرهردم از ما صد سلام

بر صدای ساریان بینی و آهنگ جرس

مقصود از این ایام بوده و منظور از سلمی سلماست سپس مطالبی بیان فرمودند که از قبل بد آنها اشاره شده .

این غزل حافظ تماما حکایت از یک روح الهام و انجذابی مینماید و شاعر غزل خود را بدین بیت خاتمه میدهد :

نام حافظ گر برآید بر زبان کلک دوست

از جناب حضرت شاهمس است این ملتس

لله الحمد حق جل جلاله این رجای حافظ را اجابت فرموده چه که تمام وی از لسان و قلم حضرت اعلی و حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبها بارها جاری شده و اشعارش در متون الواح و آثار مندرج و ذکرش بدینوسیله مخلص ماند .

برخی از نفوس ظاهر بین که تفاسیر و حواشی بر دیوان حافظ نوشته اند و کوشیده اند که برای این ابیات محملی بیابند و مخاطب حافظ را بجویند لذا منظور نظریه را رد کرده اند از جمله محمد معین در کتابی بنام (حافظ شیرین سخن) که در باره حافظ نگاشته در صفحه ۱۳۸ از آن کتاب بدلائل واضح بطلان این تصور را آشکار کرده است .

بنا بحدیث تاریخ نبیل حضرت اعلی در جیل ماکو بعد از ذکر شعر حافظ اشاره بشعر دیگری کردند که شاعر گفته است :

شیراز پرغوغا شود شکر لیبی پیدا شود

ترسم که آشوب لیش برهم زند بغداد را

چون تصریحی در تاریخ نبیل در باره اینکه این شعر از حافظ است نبوده لذا نگارنده تا چندی در نقاط مختلفه و آثار متعدده و دواوین شعرائی که ممکن است این شعر را در آنها یافت تحقیق مینمود و از فضلی امر استفسار میکرد و هر کس او را بشاعری نسبت میداد از جمله ^{مسمو} افتصاد که این شعر در دیوان صحبت لاری و یا خواجهی کرمانی است در دیوان صحبت که نبود و دیوان خواجه نیز حتی در کتابخانه آستانه قدس رضوی

مشهد و کتابخانه مجلس شورای ملی بدست نیامد و از وی کتاب مختصری شامل بعضی اشعارش چاپ شده که ناقص است تا در این ایام در میان آثار حضرت عبدالبها ارواحنا لرمسه الاظهر فدا لوحی زیارت شده که معلوم گردید این شعر نیز از حافظ است ولی از نسخ دیوان وی محذوف است و بیان مبارک در آن لوح که بافتخار میرزا محمد باقرخان شیرازی نازل شده چنین است قوله الاحلی (نشنیدی که شیخ حافظ چه گفته : شیراز پرغوغا شود شکر لیبی پیدا شود) انتهى .

دیگر از اشعار حافظ غزل مشهوری است که چند بیت آن چنین است :

ببین هلال محرم بخواه ساغر راح

که ماه امن وامان است و سال صلح و صلاح

عزیز دار زمان وصال را کاند م

مقابل شب قدر است و روز استفتاح

ولا توغانلی از کار خویش و میترسم

که کس درت نگشاید جوگم کنی مفتاح

شاعر در شعر اول اشاره باول ماه محرم که مقدر بود یوم مولود حضرت موعود قرار گیرد نموده و بیمنت آن روز فیروز ساغر راح می طلبد و در شعر دوم اهمیت روز ظهور و وصال مظهر رب غفور را یاد آور شده میفرماید که آنروز باشب قدر و روز استفتاح که در شرع اسلام از بزرگترین لیالی و ایام است برابری مینماید بعد خطاب بدل خویش نموده و بدینوسیله از کار غافلین اظهار تشویش میکند و میگوید میترسم اگر کلید را گم نمائی کسی

در (باب) بروی تو نگشاید یعنی از وصول به حضرت باب بواسطه غفلت از کار و وظیفه خوش در بیم ظهور با زمانی . این ابیات نوع دیگر نیز تفسیر شده است .

چنانچه ذکر شد ابیات بسیار از حافظ با ظهور مبارک تطبیق شده و ایمن تطبیقات بعضی در نهایت صحت وفق یافته است .

جناب عزیزالله سلیمانی در کتاب مصابیح هدایت در ضمن بیان حال مرحوم مستوفی نوشته اند که :

یکتب در حظیره القدس مشهد بمناسبتی اظهار داشت که حافظ این غزل را در نعت جمال مبارک سروده که میگوید :

خسروا گوی فلک در خم چوگان تو بساد

ساحت کون و مکان عرصه میدان تو بساد

زلف خاتون ظفر نیفته پرچم توست

دیده فتح ابد عاشق جولان تو بساد

ایکه انشا عطار صفت شوکت توست

عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو بساد

طیره جلوه طوی قد چون سرو توست

غیرت خلد برین ساحت بستان تو بساد

نه بتنها حیوانات و نباتات و جماد

هرچه در عالم امر است بفرمان تو بساد

احبائیکه حاضر بودند گفتند حافظ حسب الوظیفه برای سلاطین آل مظفر

مدیحه سرائی میکرد و مقرری دریافت میداشته این غزل هم در مدح یکی از آنهاست جناب مستوفی گفت نه چنین است زیرا حافظ مردی روشن ضمیر بوده و در مدح یک نفر سلطان بشری غلو نمیکرده بدرجه ای که عقل کل را که مقصود حقیقت حضرت ختمی مرتبت است چاکر طغراکش بیسک باد شاه ظاهری قرار دهد بلکه مقصود شریبان سمو مرتبه قلم اعلی بوده است در این زمینه مطالب دیگری هم اظهار داشت که بنده بخاطر ندارم . انتهی جناب فاضل مازندرانی در تاریخ خود بنقل از کتاب حاج معین السلطنه از تطبیق یکی از ابیات حافظ با وضع حاج میرزا آقاسی و ایمان یکی از مشاهیر بدین وسیله حکایتی شیرین دارند که بی مناسبت نیست ذیلا نقل نمائیم :

سر رشته دارگفت من در اوائل نشر امر حضرت رب اعلی مقیم طهران بودم و با میرزا محمد حسین حکمی شهیر مجاورت و معاشرت داشتم و غالب شبها از دری که فیما بین خانه من و خانه ایشان باز میشد با هم ملاقات و مراد و مواسمه مینمودیم و گاهگاهی در خصوص این امر سخن بیسان می آمد ولی حکیم چندان یکمالات و معلومات خوشتر فرور و مباحثات داشت که اعلم از خود تصور نمینمود و من چون هم ترازوی او نبودم مباحثه و مناظره بامن نمینمود تا شبی بعمادت ما لوفه بخانه ام آمد و در اثناء مصاحبه زکری از این امر بمان آوردم و او خطاب کرده گفت ای آقا میرزا عبدالله آخر این هم (اشاره بخود کرده) شخصی است آیا بعد از آنهم تازه تابع دیگری شود آنهم که و درجه و من از استماع سخنانش افسرده و دل شکسته گشتم و چاره ای جز سکوت ندیدم و او از حالت بزم در گیم متأثر گشت و در

آن حال دست سوی یکی از کتب که بر زمین بود برد گرفته بگشود و گفت این دیوان اشعار خواجه حافظ شیرازی است مردم ویرا لسان الغیب خوانند و با اشعارش تفاعل کنند آیا میل دارید تفاعلی نمائیم تا به بینیم خواجه چه میگوید من پاسخ گفتم با'سی نیست چه در دیوان وی وصف احوال موجود است و خداوند آنچه را خواهد تواند سبب رشاد عباد مقرر فرماید . پس میرزا برسم تفاعل دیوان را بگشود و شروع بخواندن اولین بیت از صفحا' یعنی نمود و آن این بود .

کجاست صوفی دجال چشم ملحد کیش

بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

و از آنجائیکه این واقعه در ایامی شد که حاج میرزا آغاسی حضرت نقطه اولی را باذریبجان تبعید کرد و خصمیتش با آن مظلوم درالسن و اقواء انام شهرت داشت و ادعای وی در تصوف و ارشاد و دل و دیده' الحاد و افسادش نیز نزد همه کس معروف و مشهور بود و بایکدیگر از آن اوضاع و احوال مکرر سخن گفته بودیم میرزا از ملاحظه' بیت مذکور غرقه' در یای بهت و حیرت گشته ساکت بنشست و من چنان مسرور شدم که حال طرب و اهتر از یافتن و حکیم بعد از نپذه ای اظهار تحیر و تعجب گفت ای آقا میرزا عبد الله این فوق تفاعل و تصادف است بلکه تنبؤ و غیب گوئی است که در یک بیت عقیده و عاقبت حتی قیافه' حاج میرزا آغاسی را بیان نمود . .

شاه نعمت الله ولی

شاه نعمت الله ولی از عرفای نامدار ایران است اجدادش از مردم حلسب

بوده و بایران آمده و او در سال ۷۳۰ در فارس تولد یافته است شاه نعمت الله علم مختلفه را فرا گرفته سپس ریمکه و مصر مسافرت نموده و در آنجا با سلطان حسین اخلاطی که جز' بشرین ظهور بوده و با اشعارش اشاره و تفسیر رفت ملاقات کرد سپس بنقاط دیگر از قبیل سمرقند مسافرت کرده و در اکرایسام به ریاضت پرداخته و اربعینها داشته بالاخره بکرمان آمده و بعد از مدتی در ماهان در ۸۳۲ فوت کرده است مقبره ای بسیار باعفا و عالی دارد . شرح حال وی در مجمع الفصحا' و جلد هفتم از نامه' دانشوران بتفصیل مذکور و تاریخ فوتش (عارف اسرار وجود) است .

از شاه نعمت الله تألیفات زیادی مانده از جمله دیوان شعر اوست که متا' سفانه از گردونه' گردش ایام سلامت بیرون نجسته و بواسطه' دوستان نادان اشعارش کم و زیاد شده است یک نسخه دیوان مطبوعش را که در ۳۲۵ صفحه در طهران بچاپ رسیده و در حدود ۱۳۰۰۰ بیت شعر دارد نگارنده در شهر شاهپور مطالعه نمود همچنان دو نسخه' چاپی دیگر در کتابخانه' مقبره' شاه نعمت الله در قریه' ماهان کرمان ملاحظه گشت که یکی در ۷۶۴ صفحه و دیگری با صفحاتی کمتر بود . ولی اشعار اصلی او خیلی کمتر از اینست . نگارنده مدتها در عدد بود که نسخه' صحیحتر از دیوان او را بدست آورد تا اینکه در تبریز نسخه ای خطی نزد جناب - غلامرضا روحانی شاعر و ادیب خوش ذوق بهائی بدست آورد که در حدود صد سال از تحریر آن گذشته است و هر چند از دستبرد آخوند های بیسواد ما' مون نمانده ولی اغلاط آن کمتر و در حدود هفت هزار بیت شعر دارد .

از پشارات شاه نعمت الله یکی این دو بیت است که در جلد هفتم نامه
دانشوران نیز با قدری تحریف و تصحیف ذکر شده و آن چنین است :

در سال غرس من در وقران می بینم

از مهدی و دجال نشان می بینم

دین نوع دیگر گردد و اسلام دیگر

این سر نهانست عیان می بینم

دیگر اشعار مفصلی است که نگارنده از نسخه جناب روحانی اقباس
نموده از جمله این ابیات است :

قدرت کردگار می بینم

حالت روزگار می بینم

از نجم این سخن نمیگویم

بلکه از کردگار می بینم

بعد از او خود امام خواهد بود

که جهان را مدار می بینم

(غین) و (ر) چون گذشت از سال^(د)

بوالعجب کارو بار می بینم

میم و حامیم و آل میخوانم

نام آن نامدار می بینم

صورت و سیرت چو بیغیبر

علم و حلمش شعار می بینم

قصم ای بس غریب می شنوم

غصه ای در دیار می بینم

جنگ و آشوب و فتنه و بیسداد

از یعین و یسار می بینم

غارت و قتل لشکر بسیار

در میان و کنار می بینم

بقعه خیر سخت گشته خراب

جای جمع شرار می بینم

اندکی امن اگر بود آنروز

در حد کوهسار می بینم

در ابیات فوق شاه نعمت الله سال ظهور حضرت اعلی و اسم مبارک

ایشان در وقایع مهیسه ایام مبارک را یاد کرده (غین) (ر) (د) ۱۲۶۴

است .

$$\frac{1000}{\text{غ}} - \frac{10}{\text{ی}} - \frac{50}{\text{ن}} - \frac{200}{\text{ر}} - \frac{4}{\text{د}}$$

در این تاریخ یا تحریفی

در موقع کتابت رخ داده و یا شاه نعمت الله از این تاریخ چنانکه میگوید

(بوالعجب کارو بار می بینم) نظریه وقایع مهمه امریه دارد که بعد از این

سال بظهور رسید و در اشعار سلطان حسین اخلاص نیز دیدیم که گفت

اگر عدد ه هم به ۱۲۶۰ افزوده شود مانعی ندارد و آنهایی که در تاریخ

امر^{تعمقی} دارند می دانند که بعد از این سال چه وقایع و آثار مهمه ظاهر

نشد .

میم - حا - میم - دال - نیز روی هم محمد میشود که نیمه دوم اسم مبارک است و در اکثر بشارات نیز همینطور وارد شده .
 در ابیات بمهد نیز اشاره بمظالم عدیده^{آن} عصر و ملحه های عظمی نموده و امن و امان را در انزوا میداند چنانچه امام نیز در حدیث مشهور -
 آذر بایجان چون ذکر وقایع مهمه امریه میرسد میفرماید (فاذا كان ذلك فكونوا احلاس بيوتمك) یعنی در این موقع شما بروید و تظاهر جمال قدم خانه نشین شوید چه که در آن ایام بهترین وسیله دوام احباب انزوا بود وگرنه شاه و وزیر ظالم باحدی ابقا نمیکردند و چه بسا نفوس که مسلمان و بنام بابی کشتند .

شاه نعمت الله بعد از ابیات فوق چنین میگوید :

گر چه من بینم اینهمه غمها

نادی غمگسار می بینم

غم خور زانکه من در این تشویشتر

خرمی وصل یار می بینم

بعد از آن سال و چند سال دیگر

عالی چون نگار می بینم

نائب مهدی آشکار نمود

زانکه من آشکار می بینم

بباد شاه تمام دانائی

سروری باوقار می بینم

بندگان جناب حضرت او

سر بسر تاجدار می بینم

مهدی وقت و عیسی دوران

خرد و را شهسوار می بینم

گلشن شمع را همی بویم

گل دین را بیار می بینم

اینجهان را جوهر می نگرم

عدل او را حصار می بینم

برگ ست ساقی وحدت

باده خوشگوار می بینم

تیغ آهن دلان زنگ زده

کد و بی اعتبار می بینم

زینت شرع و رونق اسلام

هریکی را دوبار می بینم

گرگ با میش و شیر با آهو

در چرا برقرار می بینم

تا چهل سال ای برادر من

دور آن شهریار می بینم

دور او چون شود تمام بکام

پسرش یا دگرمسی بینم

عارف بعد از آنکه مصائب ایام حضرت اعلی را مینماید مردم را به ایباتی از قبیل :

گرچه می بینم اینهمه غمها

شادی غمگسار می بینم

امیدوار کرده و در ضمن اشعاری اشاره بظهور مبارک حضرت بها^۱ الله نموده و مصداق بشارات ظهورات قبلیه را درآینه^۲ استقبال وقوع یافته دیده و گرگ و میش و شیر و آهورا هم چرا ملاحظه مینماید و اینکه میگوید رونق شرع و زینت اسلام را دوبار می بینم اشاره بدو ظهور است و از اسلام مقصد حقیقت آنست چنانچه در قرآن بادیان دیگر نیز اسلام اطلاق شده و حضرت ابراهیم مسلم نامیده شده و بعد به چهل سال مدت سلطنت آسمانی حضرت بها^۱ الله که در ۱۲۶۹ یا اظهار امر سری در طهران شروع و با صعود مبارک در سال ۱۳۰۹ در عکا خاتمه یافت تصریح نموده - میگوید :

تا چهل سال ای برادر من

دوران شهریار می بینم

بعد از آن اشاره بحضرت عبدالبها جل ثنائه نموده و صریحا میگوید که بعد از مظهر امر (پسرش یا دگرمسی بینم)

شاه نعمت الله باز در اشعار خود می گوید :

نوجوانی از دودمان ملوک

جاگد بر فراز تخت سلوک

سرحد روم را زند برهم

همچو کیوان زند بهنند علم

ناسی و چارو پنج سال تمام

شاهیش را بود بد هر دوام

و گراز بعد باد شاهسی او

آنچه امر است نیز حسنت نکو

نعمت الله آنچه بود نهان

اندر این نکته اثر نمود عیان

مقصد از نوجوان حضرت بها^۱ الله است که هیکل مبارک در الواح قدسیه از جمله لوح سلطان ایران و لوح رئیس فارسی خود را (غلام) یعنی جوان میخوانند مقصود از دودمان ملوک نیز سلسله^۲ ساسانی است که بنا بر آنچه از قبل گذشت اشاره بنسبت مبارک حضرت بها^۱ الله است و بعد که ذکر سلطنت هیکل اطهر میرسد تصریح میکند که او (جاگد بر فراز تخت سلوک) و مقصد از سلوک دین است و این برای آنست که کسی آنرا بسلطنت ظاهره تعبیر نماید بعد میگوید :

سرحد روم را زند برهم

همچو کیوان زند بهنند علم

این نیز اشاره بمسافرت مبارک در خاک عثمانی (روم شرقی) و وقایع آن اقلیم و نفوذ امر در هندوستان است و اینکه میگوید تاسی و چهار و پنج سال

(که رویهمرفته ۳۹ سال میشود) ایام سلطنت اوست اشاره بایام مظهریت حضرت بها^۱ الله بحساب شمسی است که ۳۹ سال بود عارف دقت را بحدی میرساند که مدت سلطنت حق را بحساب شمسی و قمری جداگانه بیان میکند سبحان من هدی اولیائه بحقائق امره .

این ابیات در نسخه جناب روحانی بطور نامرتب درج شده است و بالغ بجهل بیت است که نگارنده بعضی از آنها را که صریح تر بود بترتیب معینی ذکر کرد .

قوشچی اوغلی

دیگر قوشچی اوغلی است (۱) قوشچی اوغلی از روشن دلان اهل حق و از مریدان شاه ابراهیم و شاه ابراهیم بن سید محمد حنفی سلطان اسحق است سلطان اسحق نیز مرید و جانشین سید محمد مشعشع مشهور است باری از قوشچی اوغلی دفتری باقی است که در آن ابیاتی ترکی در شارت ظهور و بیان وقایع امر وارد شده و در استدلالیه صحیح فروش مقداری از آن ابیات نقل گردیده و در اینجا فقط بذکر بیتی چند کفایت میرود :

(۱) قوشچی اوغلی یعنی پسر قوشچی - سلاطین و امرا در سابق ایام مرغان شکاری از قبیل بازنگاه داشته و کسی را که محافظ و ما^۱ مور مراقبت آنها بود بترکی قوشچی میگفتند پسر قوشچی شاه جهان امیر تبریز بود که مرخص شده و بعد از آنکه اطبها از علاجش عاجز میمانند پدر او را به پیشر شاه ابراهیم فوق الذکر برده و او ویرا شفای هد لذت قوشچی اوغلی جز اتباع او در شمار آمده بقامات سامیه عرفانی ارتقا^۱ میجوید .

اورو نلره اولور نظر حق اوزی دون بدون گزر

بازار گانلر سالور بازار بوغداده بوغداده

بیره جانب ساعت اولور جمیع خلائق مات اولور

چرخ کیمسه لر حسرت اولور بوغداده بوغداده

اسلام دینی زائل اولمدی بلبل گله مائل اولدی

قوشچی اوغلی قائل اولدی بوغداده بوغداده

ضمون ابیات چنین است :

بیاکان و صافان نظر میشود و خداوند در قیصرهای مختلف ظهور میفرماید

بازرگانان و فروشندگان متاع حقیقت بازار خود را آرامیته و بساط خود را -

بهمن میکنند در این بغداد . در این بغداد . ساعتی عجیب ظهور

مینماید بنوعی که جمیع خلائق مات میگردند و خیلی اشخاص حسرت و آرزو مند

میگردند به این بغداد . به این بغداد . دین اسلام زائل شد و همچنانکه

بلبل بگل مائل و راغب شد قوشچی اوغلی نیز قائل و عقیده مند است

باین بغداد . به این بغداد .

صحبت لاری

حال از قدما گذشته بشعرای قریب العصر حضرت اعلی نظر نمائیم از جمله

آنها صحبت لاری است . شرح حال ملا محمد باقر متخلص بصحبت لاری

را حاج میرزا حسن شیوازی معروف بقسانی در ذیل رجال لاریستان از کتاب

خود که به فارسی نام^۱ ناصری موسوم است بتفصیل آورده است صحبت از فقها

و علما بوده و در فنون شتی از جمله تاریخ و لغت و فنون عربیه و ادبیه

استاد بوده و خود در ضمن قصیده ای بمعارف و معلومات خویش اشاره نموده است او در لار امامت جماعت داشته و در اواخر ایام نابینا شده و در سال ۱۲۵۱ یعنی ۹ سال قبل از اظهار امر جهان را بدرود گفته است از او دیوان شعری مطبوع و منتشر است از صحبت يك مثنوی مطول در شارت ظهور در کتاب چاپی وی درج شده که بسیار معجب است این عید بعد از دیدن آن با آنکه آنهمه صراحت در آن بکار برده یقین نداشت که وی آنرا در مدح صاحب امر گفته باشد چه که اینکار یعنی زکر اینهمه تصریحات با وجود ندیدن محبوب و بشارت از آتیه کار عرفای - روشندلی است که استقبال را در آینه حال واضحاً می بینند در حالیکه نمیتوان صحبت را از اینگونه عرفا بشمار آورد و مخصوصاً وقتی که شنید او در شیراز مرشدی داشته که این ابیات را برای او سروده و فرستاده است از درج آن در رساله خود بکلی منصرف گردید ولی بعد دلائلی بدست آمد که درج ابیات او را لازم دانست .

یکی آنکه از اهل اطلاع مسموع افتاد که او در شیراز با خانواده حضرت اعلی مراد داشته و قبل از اظهار امر یعنی در سن کودکی از آن - حضرت چون حاج سید جواد کریمانی و شیخ عابد آناری دیده است پس این بشارت از زمان دور و محبوب نادیده نیست منتهی او در همان کودکی بی بمقام حضرت برده و شاید تراوشات صریحی از ایشان ظاهر شده که دانسته است حضرت دارای چه مقامی است .

ناتیا او در ابیات خود چنانچه از بعد بیاید تصریح باسم حضرت اعلی

(علی محمد) نموده و ضمن تحقیق در حالش کسی دیگر که مرشد او بدین نام در شیراز بوده باشد بدست نیامد و حتی صاحب فارسنامه با همه تفصیلی که در باره اشعار و احوال وی در چندین صفحه در کتاب خود در این - خصوص داده ابداء اشاره بدین موضوع نکرده و این کتاب مطبوع و منتشر بوده و در کتابخانه های مهم از جمله کتابخانه آستانه قدس رضوی مشهد و - مجلس شورای ملی موجود است بعلاوه صحبت ابا دارد از اینکه نام حیوشر را ببرد و میترسد اسم او را افشا نماید و چون سخن به تسمیه میرسد میگوید :

چاره گفتن مرا جز رمز نیست

گر بنا مشرمز آم غمز نیست

بدیهی است افشای نام عالی از علما که لابد شهرتی داشته کار پرخطری نیست مگر آنکه محبوب کسی باشد که هنوز در پرده خفاست و صحبت نیز بر او چون سید رشتی حتی از زمان و مکانش ترس دارد .

ناتیا او در اشعار خود اشاره بمقاماتی برای کسی که منظور اوست مینماید که جز در باره انبیای اولوالعزم صادق نیست باز چون صحبتی محال است که مرشدش را از پیغمبر اسلام بالاتر برده و وقتی که مقایسه منزل محبوب - با خانه کعبه به میان می آید (این هذا البیت من ذا این این) بگوید و این موضع از بعد بهتر معلم خواهد شد .

باری مثنوی او شامل عدد ده بیت است و آنرا چند سال قبل از اظهار امر سروده است این مثنوی یکی از آثار دلپذیر و عجیبی است که

حکایت از یک دنیا سوز و عشق شاعر مینماید بحدی که خواننده را از حال خود متاثر میسازد برای ابلاغ پیام بحبیب آسمانی دست بدامن بساد عبا میشود و از او برای رساندن پیام بمولی الانام مدد می طلبد . گریه ها میکند . ناله ها سر میدهد خضر پیغمبر را بهمراه باد عبا کرده راه کوی یار را از کوچه و بازار بد و نشان میدهد و او را بمنزلی که :

و چه منزل آنکه نازل شد در آن

آیت حسن خدای آسمان

است میرساند و در وصف نگار غزل میسراید و آنرا باشک دیده مطلقه ساخته بدامن برید رشید می گذارد و او را ترجمان سوز دل و اشک دیده میکند . باری با همه حلاوت و لذتی که اشعار صحبت دار است ما از عدد ده بیت آن ۶۲ بیت ذیلا نقل میکنیم و خوانندگان محبوس را به دیوان مطبوعه ترا حواله مینمائیم قوله :

ای عبا ای کاروانسالار حسی

ای متاعت رونق بازار حسی

مرحبا ای محرم اسرار من

وی عبیر افشان زلف یار من

الله الله بال همت باز کن

بر فراز سدره پرواز کن

هیچ دانی میروی زینجا کجا

از کجا بیت میفرستم تا کجا

از دیار خامشان تا بسزم راز

وز سرای عجز تا جولان نواز

از زبان عاشقی تا سود عشق

وز فراز عشق تا بهبهود عشق

از بردل تا بر دلداران

از برجان تا برجانشان آن

سوی عید آگهی شکارستان کین

سوی خلد آئین نگارستان چین

نی چه میگم چه نسبتهاست این

حاش الله نسبت بیجاست این

او کجا و شکر شیرین کجا

او کجا و سنبل و نسرين کجا

در مثل هر چند گشتم رهسپر

گشتم از راه معانی دورتر

بسکه تمثیلات بی معنی زدم

این فسون از مثنوی یاد آمدم

ای برون از وهم و قال وقیل من

خاک بر فرق من و تمثیل من

بایدت رفتن کلیم آسابطور

منزلی پس صعب و راهی دور دور

باید اندر سینه سینا نوی

پابرهنه بردم مینا روی

یابسوزی از تجلیه پای او

یا سلامت رخ نهی برای او

بشنوار نشنیده ای از شنوی

این حدیث از معنوی مولوی

جسم خاک از عشق برافلاک شد

کوه در رقص آمد و جالاک شد

ای عبا ای عیسوی دم همتی

ای دم صبح از تو خرم همتی

رحم کن بر ناله های زار من

در دل شب آه آتشبار من

سیل اشکم بین که از حد درگذشت

رو براه آور که آب از سرگذشت

هر که را بینی بخود انباز گیر

توشه بر گیر و ره شیراز گیر

و چه شیراز آنکه خاکش عیش بیز

عیش خیزد عیش بیزد عیش بیز

باز جو سر رشته آن راز را

رخنه شیرازه شیراز را

گام زن بر یا شکسته خارها

کوچه ها را پوی و بازارها

با فغان و ناله وزاری همی

پرسی از یاران بازاراری همی

کای عزیزان کوی طنسازی کجا ست

منزل آن ترک شیبرازی کجاست

و چه منزل آنکه نازل شد در آن

آیت حسن خدای آسمان

آنکه خاک او بخون آمیخته

هر قدم دل پسر سر دل ریخته

آنکه جانهای عزیزان خاک اوست

آنکه مژگانها خسرو خاندان اوست

آنکه رشک از دادی ایمن زسد

آتش طورش سراز روزن زسد

عاقبت خضری براه آید ترا

راه کوی یار بنماید ترا

چون عیان گردد ترا بسام و درش

غرفه و ایوان عالی منظرش

میرسانی آستانش را در ود

میسرائی آن سرا را این سرود

کای مبارک منزل سلمی سلام

وی نوائین مکن سعدی سلام

ای تورشگ کعبه و رکن و مقام

وی حریمت غیرت بیت الحرام

ای طوافت عین فرض و فرض عین

این هذا البیت من ذا این این ؟

چون درآئی از در اخلاص او

سوی خلوتگاه خاص انفس او

در حضورش جبهه سائی میکنی

مردمک را طوطیائی میکنی

که بری پروانه و شگرد سرش

که چو خاشاکی بخاک افتی برش

که کنی آغاز شور و لوله

افتنی در بارگاهش غلغله

از بی آن عجز و غوغا و خروش

پای تا سرگوش شوینشین خموش

کز تو خواهد خواست راه آورد را

بهر راه آورد خون این فرد را

مانده ام از راه دور مانده ام

زین گنه تازنده ام شرمنده ام

بعد از آنت پسر سش از هر جا کند

هر که را پرسش کند بر جا کند

گر سخن برد از مجلس اوست اوست

خرده بین و نکته سنج و بنده گوست

هر چه گوید پیش حرفش خاک باش

لیک وقت پاسخش جالاک باش

که گهی تیغ زبان را تیز کن

که گهی از سطوتش پرهیز کن

چون زیاسخ داد نشیرد اختی

هر چه فرماید جوابش ساختی

اندک اندک آئی از پیرامنش

نرم نرم آویزی اندر دامنش

دامنش چون گشت دست افشان تو

وانگهی دست من و دامان تو

پای تا سر آتشم واحسرتما

سیوختم واصحبتما واصحبتما

کی بخود میبردم از هجران گمان

الامان از درد هجران الامان

من کجا و درد دوری از کجا

من کجا و این عبوری از کجا

آنکه نامش هست نامی تر ز نام

من نگویم نام او در سزم عام

چاره گفتن مراجز رمز نیست
 گر بناشتر رمز آرم غمز نیست
 مبتدایش مبتدای مبتداست
 منتهایش منتهای منتهاست
 ای صبا اطناب حرف آرد صداع
 بر میان بر بند دامان و داع
 چون کنی عزم و داع دلبرم
 تحفه ای از حضرتش آری برم
 می نخواهم تحفه ای جز یک دستار
 از مطرا طره طرار یار
 یا شیمی از کل آن بوستان
 یا گهی از تربت آن آستان
 تا یکی طول سخن صحبت بس است
 بزم او را اینقدر صحبت بس است
 این ابیات صحبت محتاج توضیحی است ولی محضر اختصار اقتضای
 نموده خوانندگان عزیز را بدقت در ضماین یعنی ابیات علی الخصوص
 آنچه که با کشیدن خطی در زیرشان مشخص نموده توصیه مینماید
 چه که در بعضی از آن ابیات نوهی سخن میراند که صریحا پیدا است
 که محبوب او غیر از نگار جسمانی است بنحویکه گهی آن منزل را طهور
 سینا میخواند و می بیت مبارک و محضر نگار را وادی این نام میبرد

زمانی آن مقام را رشک کعبه و رکن و مقام مینامد و غیرت بیت الحرام
 موصوف میکند و جفا که بدین وصف هم کفایت نکرده خود را سرزنش
 میکند و پشیمان میشود و میگوید (این هذا البیت من ذالین ایسن)
 یعنی این خانه کجا و کعبه و رکن و مقام کجا . این دو قابل قیاس نیستند
 در وصف محبوب مطالب و امثالی ذکر میکند و بالاخره بیاد این شعر
 مولوی می افتد که :

ای برون از وهم و قال و قیل من

خاک بر فرق من و تخیل من

تا بجائی میرسد که میخواهد نام مبارک را ببرد ولی چاره گفتن را جز رمز
 نمی بیند و میگوید :

مبتدایش مبتدای مبتداست

منتهایش منتهای منتهاست

و در این بیت اسم حضرت اعلی (علی محمد) را بتلویح می

گنجانند چه که مقصد از مبتدای مبتدا علی است که مبتدای ائمه بود
 و منتهای منتها نیز محمد است که منتهای انبیا و خاتم النبیین باعطلاح
 مسلمین بود و بدین وسیله تصریح میکند که اول نام شرعی و آخر آن محمد
 است .

دیگر از اشعار صحبت غزلی است که چنین شروع میشود :

لمعات وجهك اشرفت و شعاع طلعتك الهلی

ز چه رو الست بر یک نزنای بزنی که بلسی بلسی

این غزل را بعضی بحضرت طاهره منسوب داشته اند ولی از ایشان نیست و از صحبت است که صاحب فارسنامه آنرا در کتاب خود در ضمن شرح حال صحبت محض نمونه اشعار او ذکر کرده است فقط حضرت طاهره غزلی با استقبال این غزل سروده اند که چند بیت مختصر است و آن غزل غالباً بدین غزل مخلوط میشود غزل طاهره چنین شروع میشود :

"جذبات شوقك الجمت بسلاسل الغم والبلا"

" همه عاشقان شکسته دل که دهند جان زره ولا"

بالجمله صحبت در این بیت به آیه قرآنی که در باره ظهور انبیا وندای الست برکم در سوره اعراف نازل شده اشاره کرده و صریحاً خطاست بحسب خود میگوید (چرا نمیکوشی آیا من پروردگار شما نیستم؟ تا همه فریاد زنیم که بلی بلی)

چون صورت این قطعه در نزد غالب دوستان موجود است از ذکرش خود داری میکنیم -

حضرت طاهره
~~~~~

در اینجا لازمست که زکری نیز از حضرت طاهره زکیه که در تاریخ امر نامش مشهور و قیام و شهادت مشهور است نمائیم بدان نفس زکیه اشعار زیادی منسوب داشته اند و در کتب ذکر کرده اند که هیچکدام سندیتنی ندارد ولی آنچه واضح است ایشان گاهی اشعار صحبت لاری را ذکر

و تکرار میکرده اند اینست که مقداری از اشعار صحبت را از جناب طاهره دانسته اند از جمله اشعاری که نسبت آنها بحضرت طاهره صحیح است دو مثنوی و دو غزل است این دو مثنوی یکی شامل ۱۸۲ بیت و دیگری ۱۷۸ بیت است و برهان صحت انتساب آنها یکی آنکه مطالب آن شامل حقائق ظهور بیان است دیگر آنکه بسیار شبیه با آثار اهل بیان علی الخصوص حضرت طاهره است ثالث آنکه حضرت طاهره در متن وهم در آخر یکی از آنها تخلص خود را یاد کرده و فرموده اند:

طاهره بر دار پرده از میان

تا بیاید سرغیبی در عیان

را بع آنکه بشارت ظهور ابدع ابهی در آن مندرج است . اما آن دو غزل یکی چنین شروع میشود :

حبذا ای بهجت فا حبذا

حبذا ای نزهت طا حبذا

و تمام آن چون شامل بعضی بشارات است در ذیل در ضمن بشارات طاهره نقل مینمائیم .

قطعه دیگر چنین شروع میشود :

باید آئید شما معشر احباب بسرون

از حجابات بهائیه بعد غنچ و فنون

و در آخر این قطعه این عبارات از قلم طاهره صادر شده :

یا اهل الله انشاء الله محائف در اعمال فرضیه و مذهبیه خواهد مرسول

گردید سعی در ترقی نمائید و قدر این اوقات را بدانید که یوم شهادت  
اکبر نزدیک و بعد از شهادت نقطه دیگر مهلتی لاجل احدی نیست  
والحمد لله رب العالمین تمام شد در یوم پنجشنبه بیستم شهر شعبان  
الحظم ۱۲۶۷ .

این اشعار را حضرت حکیم الهی از اهل قزوین که صدق ( اهل البیت  
اوری بما فیہ ) بوده اند بنام اینکه از میان آثار ایشان بدست آمده  
بجناب فاضل یزدی داده اند و مادر اینجا ابیاتی از یک مثنوی ایشان  
ذکر میکنیم که در آن شرحی از کیفیت ظهور حضرت بهاء الله موجود  
است :

عرف فرمایم من از بحر ظهور  
ریزم اندر جام بهجت با سرور  
در گذارد سالهای ما ضعیفی  
آید او با جلوه های ما بیودی  
تازه از شطر عمائیه نزیل  
او مظهر از دلیل و قال و قیل  
بل بذاته حاکی از سر بیجان  
کاشف اسرار رب کسب کنان  
ذکری از غیر خدا نارد عیان  
ها انا القدوس فعال بشان  
هان شنو تعزید من جذبای او

پس ترنمهای با نوحه ای او  
این منم بداع آدم در عیسان  
ظاهرش بنمودم از طلوع لسان  
بعد او ظاهر نمودم نوح را

تا کند بار امانت را ادا  
اینکه غیرم نیست خلاق الوجود  
آورم آنرا که خواهم در شهود  
بشنواز ما بهجت ( ۱ ) اسرار اله

تا که آئی در ادای ما گواه  
هان نگر ای سامع آیات حق  
آمدت امر الهی بانطق  
در نگر در راکبین فلکیه  
عده عین احرف بس نوریه  
ریزد از ایشان شرار ناریه  
نحن هولیس سوانا باقیه  
زانکه آمد امر حق با استتار  
چار ارکان را نمود املائی نار

( ۱ ) مقصد از بهجت از قرار مسموع نام یکی از منسوبین طاهره بوده که  
بدوانس و الفتی داشته است .

ما شنیدیم و اطاعت کرده ایم  
 غیر ما انزل زخود بپریده ایم  
 هان ایا سامع نگر در منظره  
 آمد آن سر ستیر مستیره  
 نقطه ناریه او شعاله شد  
 عکس او بروی بسان هاله شد  
 یا الهای این چه شور با شرر  
 افتاد از شطره بیت القدر  
 باعث قهرت خداوند بیان  
 نیست جز تحریق نقطه در عیان  
 زانکه این نقطه بود سربدا  
 نیست غیرش را وجود از ما بیدا  
 یا الهای هر که او را در ربود  
 خود ربود اما زاو غافل نبود  
 یا الهای بعد نقطه مهلتی  
 نیست دیگر از دلیل حکمتی  
 بهجت باید که آئسی درخروش  
 آید ت بحر ظهاریه بجوش  
 ریز در حام طهور ظاهره  
 از تغنی های نور ظاهره

تا که آرد روح اکبر در ظاهر  
 ها انا البشار بالسر القطر  
 در ترفع آید او اندر سما  
 تا که آید وجهت طلعت بها  
 آدم کاید برون از احتجاب  
 ریز از رشحات نوری سحاب  
 آشکار آرم کسوز خافیه  
 انک الحق لیس دنک باقیه  
 شم سرا بینم مدور در سما  
 ها انا الحق المطلق فی عمما  
 گوی ای بافر و عزت ظاهره  
 بهجت ای نور فواد طاهره  
 یا الهای شاهدم باشرای اله  
 بهجت آمد مرا الان گواه  
 یا بها دریا ب بهجت را کتون  
 تا که یابد سراعیان الغنون  
 حرفی از این ورقه سینائییه  
 ناید او را محتجب از خافیه  
 بایدت ظاهر نمائی ای حبیب  
 ان یومی من سواه لایطیب

آمد او با جلوه های سرمدی  
 ظاهرا بنمود وجه احمدی  
 عالی را از شر پر شور کرد  
 آدمی را و سراسر شور کرد  
 طاهره بر دار پرده از میان  
 تاباید سرغیبی در میان  
 گوی الحمد هورب جلیل  
 قد تشعشع من طرازات الجلیل  
 یوم موعودی بعالم شد عیان  
 در گذر از این و آن و حین و حان  
 اما قطعه دیگر که در بالا ذکر شد چنین است :

حبذا ای بهجت فا حبذا  
 حبذا ای نزهت طا حبذا  
 مرجبا ای رشحه قطر بدیع  
 در تفلو از مرايا مرجبا  
 مرجبا ای شارب کاس طهور  
 اقل باعث باحیبا مرجبا  
 چون بیامد مرجبایت از عمما  
 خواستی از حبا بابهی مرجبا  
 جمله ذرات مد هوش و صعیق

یافتی آن کز اخفی مرجبا  
 نازل آمد از خداوند جلیل  
 جوهری لا مثل امرا مرجبا  
 هان بگیر این منظر با استنار  
 زان درخشان وجهه فا مرجبا  
 باثر با مادر نغرد ای حبیب  
 تا بیابی سراپنا مرجبا  
 آیدت اقرب لمح العین عیان  
 کز غیبی آشکارا مرجبا  
 بهجت از بهجت باشد بهیج  
 وجه بهجت در مرايا مرجبا

در ابیات فوق نیز خطاب به بهجت مطالبی بیان میفرمایند از جمله مقصد  
 از صراع (خواستی از حبا بابهی) نام اول حضرت بها<sup>۱</sup> الله است که  
 با حبا شروع شده (حسینعلی) که بعد به بها<sup>۱</sup> الله تبدیل گردید .  
 دیگر از آثار مسلم طاهره دو قطعه است که هر دو در بشارت ظهور  
 بوده و متا<sup>۱</sup> سفانه از هر کدام جزیک بیت در دست نیست . یکی بیتنی  
 است که جمال قدم جل اسمه الاعظم در لوح سراج از او نقل کرده اند  
 و آن چنین است :

گر براندازد بها از رخ نقاب  
 صد هزار همچون ازل آید پدید



و دیگر قصیده ایست که نبیل ز زندگی آنرا در نزد مفتی الطیح دیده و یک بیت آنرا در تاریخ نقل کرده است و آن چنین است :

شمر ابهی جلو گر گردید و جان عاشقان

در هوای طلعتش چون ذره رقصان آمده

علاوه بر آنچه ذکر شد بوده اند از شعرائی که در اشعار خود اشاره بآثار پر انوار ظهور کرده اند که تحقیق در باره آنها بعهده احبای محقق و جوانان فاضل قرن یزدان است . نگارنده در سنه ۱۳۲۲ که در قریه بهنمیر از قرای بابل مازندران بخدمت دوستان مفتخر بود احبا زکری از شخصی بنام امیر کرده و ابیاتی از وی که مبشر ظهور بود به لهجه محلی میخواندند که اکنون از آن چیزی بخاطر ندارد . همچنان در بین تراکه شمال ایران دیوانی از عارفی موجود است که ابیاتی در آن در شارت ظهور یافت میشود . بعلاوه اشعار و ابیات دیگری نیز در دست بود که از شرح و تفسیر آنها صرف نظر نمود از جمله اشعاری که صاحب

(کتاب الایمان فی اظهار نقطة البیان) نقل نموده از قبیل

بینی تو یفا ملک مغیر گشته

در وقت غلط زیرو زبر تیر گشته

در سال غلب اگر بمانی بینسی

ملک و ملک و مذهب و دین برگشته

و یا شعر منسوب بشیخ سعدالدین محمد حموی که :

اذا بلغ الزمان عقیبهم بیسم الله فالهدی قاما . . الخ

که شبیه آن در فتوحات مکیه نیز موجود است .  
و یا اشعار و ابیاتی که در کنز الفوائد ابوالفتح کراچکی موجود است و چنین شروع میشود :

ایها الداعی لقد اسمعتنی

کلما قلت و ما بی من عمم

و چنین ختم میشود

ولنا فی کل دور کمره

نعرف الدین و طوراً فی العجم

فاذا ما بلغ الدور السی

منتهی الوقت اتی طیر القدم

بکتاب فصلت آیات

فیه تبیان احادیث الامم

قا آنسی

—————

بی مناسبت نیست در اینجا زکری نیز از قای هر چند در شمار معاصرین حضرت اعلی است نه بیشترین بنمائیم این شاعر که در (۱۲۲۲-۱۲۲۰) میزیسته بتصریح مطلقین در تمام عصر صفویه و قاجار بعد از عائب معروفترین شعرا بوده و تا ده سال بعد از اظهار امر حضرت اعلی یعنی در بحبوحه مصائب و بلا یای لاتحصای دوره اولی امر مبارک میزیسته بحضرت اعلی اعتقاد قلبی داشته و قصیده غرا و شیوانی در وصف -

ظهور سروده این قصیده را در دیوان های چاپ اخیر وی تحت  
 عنوان ( درمدح یکی از علمای اعلام و فضلی زوی العزیز والاحترام  
 گوید ) بطبع رسانیده اند ولی در دیوانی که اولین چاپ آن بوده و در  
 سنه ۱۲۷۳ یعنی سه سال بعد از فوت شاعر بطبع رسیده در بالای  
 قصیده چنین نوشته اند ( درمدح و منقبت حضرت قائم امام محمد مهدی  
 صلوات الله علیه ) نسخه ای از این دیوان در کتابخانه های امری یزد  
 و طهران موجود است .

تمام اشعار این قصیده حاکی است که در وصف موعود منتظر سروده شده  
 و ۳۶ بیت است که زیلا بذکر ۲۷ بیت منتخب آن قناعت میرود :

مقتدای انس و جان آمد بدید

بیشوای این و آن آمد بدید

فیض فیاضی زد دیوان ازل

بر که بر پیرو جوان آمد بدید

نور اشراقی ز خلاق ز من

بر چه براهل زمان آمد بدید

حامل اسرار وحی ای زدی

بر زمین از آسمان آمد بدید

معجز آیات غیب سرمدی

با ضمیر غیب<sup>ل</sup> آن آمد بدید

یک جهان تسلیم و یک عالم رضا

از بربك طولسان آمد بدید

يك فلك تحقيق و يك گیتی هنر

در دو مشت استخوان آمد بدید

قاف ناقاف جهان شد بر زجان

تا حصی جان جهان آمد بدید  
 ملك دین را حکمران شد جلوه گر  
 سر حق را ترحمان آمد بدید  
 راز دل را راز دان شد آشکار

ملك جان را قهرمان آمد بدید

زد بسی نیرنگ نقاش قضا

تا چنین نقش از میان آمد بدید

نقش مقصود اوست دین بیرنگها

بر سبیل امتحان آمد بدید

صورت فیض ازل شد جلوه گر

معنی سرنهان آمد بدید

وصف آن<sup>ل</sup> که جویا بود جان

باتنی خوشتر ز جان آمد بدید

آنچه را در آسمان می جست دل

بر زمین خوش ناگهان آمد بدید

را ست گوئی بر زمین از آسمان

ناگهان جبریل سان آمد بدید

کی نماید جلوه در هفت آسمان

آنچه در این خاکدان آمد بدید

تهنیت را یک بیک گویند خلق

عارف آن بی نشان آمد بدید

آنچه بر ز اندیشه آمد آشکار

آنچه بیرون از گمان آمد بدید  
آنچه میگفتیم وصف حضرتش  
می نیاید در بیان آمد بدید  
آنچه می گفتیم حرف مدحتش

می نگجد در زبان آمد بدید

آب شد از رشک سر تا پا محیط

کان محیط بیکران آمد بدید

طعنه زن شد خلق جان افروز او

زان بهشت جاودان آمد بدید

شعله ور شد خشم عالم سوز او

زان جحیم جانستان آمد بدید

جاودان آباد باد آن سرزمین

کان سپهر جود از آن آمد بدید

در مدیحش بیش از این گفتن خطاست

کاینچنین یا آنچه آن آمد بدید

مختصر گویم هر آن رحمت که بود

در حجاب سر همان آمد بدید

این ابیات نیز محتاج توضیحاتی است ولی وقت در ضامین و تعمق

در دقایقش را که در وصف حضرت بیان نموده، بمعهد، خواننده هوشمند  
میگذارم.

قاآنی چون در زلمن بلایا و مصیبات میزیسته تجاهر بایمان ننموده  
ولی از ابیات او پیداست که از این وضع رنج هیبرده و خود را قابل  
سرزنش میدانسته. از جمله قصیده ای دارد که در اول آن مطالبی در  
این خصوص بیان کرده و تخلص آنرا بمدح حضرت امیر و کشانده است  
و چند بیت از اشعار اوایل آن قصیده چنین است :

رسم عاشق نیست بایکدل دو دلبر داشتن

یا ز جانان یا ز جان بایست دل بر داشتن

ناجوانمیری است چون جانو سپارو ماهیگار

یار دارا بودن و دل باسکندر داشتن

یا اسیر حکم جانان باشریا در بند جان

زنت باشد نعروسی را دو شوهر داشتن

شکرستان کن درون از عشق تا کسی بایست

دست حسرت چون مگس از دور بر سرد داشتن

تاکی از نقل کرامت های مردان بایست

عشوها همچون زنان در زیر چادر داشتن

گرچه گاهی از بی بوجهل جهلان لازم است

ماه را جوزانمودن سنگ را زرد داشتن

از نبی باید نهی را خواست کز بوجهلی است

چشم اجاز و کرامت از پیغمبر داشتند

در سر هر نیش خاری صد هزاران جنت است

چند باید دیده نابینا چو پیغمبر داشتن

يك عده از بزرگان و اهل بصیرت در آن زمان بهمین وضع میزیستند و ناچار بوده اند که گاهی برای حفظ جان و رفع سوء ظن دیگران حتی از ذکر اخبار و آثار صدق این امر خود داری کنند و نتوانند که اگر اقلای ایمان ندارند مطالب خود را بنحو تحقیق و بی طرفانه نوشته باقی گذارند از آنجمله است مرحوم سیبهر مؤلف ناسخ التواریخ که در آن شرحی باشنع عبارات در باره امر یاد نموده و بالاخره ندای وجدان او را راحت نگذارده و بنگارش رساله دیگری برای براءت خود اقدام نموده است و حضرت عبدالبها در لوح (مصر دکتور مهدیخان مدیر جریده حکمت) چنین فرموده اند قوله الاحلی :

(تاریخ ناصری داد سخنوری را داده و این آوارگان را مخرب بنیان و هادم اساس ایمان و سبب ویرانی عالم امکان پنداشته و نگاشته ولسی در اواخر ایام رساله مخصوصی بخط خود شمنصوص نموده که آنچه در حق این طایفه تحریر یافته نظر باقتضای زمانه و مراعات خاطر آشنا و بیگانه بود حقیقت حال نه چنانست و آن رساله در نزد یکی از خاندان او بخط او موجود)

و در لوح دیگر فرموده اند قوله الاحلی :

مرحوم سیبهر بعد از اینکه در تاریخ ناسخ التواریخ خویش باشنع

تعبیرات واقیح عبارات از این امر بنگاشت قبل از فوتش بحسب روایات موگده رساله ای مرقوم نموده و از تاریخ این امر ذکر کرده و نگاشته که آنچه در تاریخ کبیر نوشته ام نظر بمقتضیات زمانه و اجبار از خویش و بیگانه بود لهذا مجبورم که حقیقت را بنگارم تا من بعد مورخین در تاریخ من ننگه نگیرند و مرا دشمن حقیقت نشمرند آن رساله الان موجود ... (۰۰) انتهی

۲۳ اسفند ماه ۱۳۲۸

+++++

+++++

+++++

+++++

+

درتالیف کتاب بمراجع ذیل مراجعه واستفاده  
شده است

|    |                               |
|----|-------------------------------|
| ۱  | تاریخ ادبیات ایران (دکتر شفق) |
| ۲  | حکمت سقراط                    |
| ۳  | تجارب السلف                   |
| ۴  | مثنوی (مولوی)                 |
| ۵  | حجج البهیة                    |
| ۶  | تورات                         |
| ۷  | آثار حضرت زردشت               |
| ۸  | قرآن                          |
| ۹  | درالبهیة                      |
| ۱۰ | ابدع البدائع                  |
| ۱۱ | دیوان اشعار نعیم              |
| ۱۲ | وسيلة النجاة                  |
| ۱۳ | کشکول (شیخ بهائی)             |
| ۱۴ | طبقات (ابن السبکی)            |
| ۱۵ | تاریخ ادبیات ایران            |
| ۱۶ | دیوان حضرت امیر عم            |

|    |                                                                          |
|----|--------------------------------------------------------------------------|
| ۱۷ | قاموس اللغة                                                              |
| ۱۸ | کلمات مکنونه (ملا محسن فیض)                                              |
| ۱۹ | بحار الانوار                                                             |
| ۲۰ | تفسیر والعصر (حضرت اعلی)                                                 |
| ۲۱ | عیون اخبار الرضا                                                         |
| ۲۲ | ناسخ التواریخ                                                            |
| ۲۳ | تاریخ نبیل                                                               |
| ۲۴ | کتاب الشیبة (طوسی)                                                       |
| ۲۵ | خاندان نوبختی                                                            |
| ۲۶ | اصول کافی                                                                |
| ۲۷ | زندگانی محمد (دکتر هیکل)                                                 |
| ۲۸ | تاریخ طبرستان                                                            |
| ۲۹ | نژادنامه (رضاقلی هدایت) (نسخه خطی متعلق<br>بکتابخانه مخبر السلطنه هدایت) |
| ۳۰ | مروج الذهب                                                               |
| ۳۱ | هزار پیشه                                                                |
| ۳۲ | تبیان وبرهان                                                             |
| ۳۳ | آثار سید رشتی                                                            |
| ۳۴ | حدیقة الحقیقه                                                            |

|                             |    |
|-----------------------------|----|
| دیوان قا آنسی               | ۵۳ |
| الواح حضرت اعلی             | ۵۴ |
| الواح حضرت بهاء الله        | ۵۵ |
| الواح حضرت عبدالبهاء        | ۵۶ |
| یاد داشت های جناب نبیل زاده | ۵۷ |
| گاد پاسزبای                 | ۵۸ |

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*

|                                           |    |
|-------------------------------------------|----|
| موش و گریه ( شیخ بهائی )                  | ۳۵ |
| تاریخ عالم آرا                            | ۳۶ |
| قصر العلماء                               | ۳۷ |
| دیوان حافظ                                | ۳۸ |
| شاهنامه فردوسی                            | ۳۹ |
| معجم البلدان                              | ۴۰ |
| تفسیر صافی                                | ۴۱ |
| حافظ شیرین سخن                            | ۴۲ |
| دیوان صحبت لاری                           | ۴۳ |
| مصایح هدایت                               | ۴۴ |
| ظهور الحق                                 | ۴۵ |
| دیوان شاه نعمت الله ( نسخه خطی متعلق به   | ۴۶ |
| آقای روحانی )                             |    |
| نامه دانشوران                             | ۴۷ |
| مجمع الفصحا                               | ۴۸ |
| دیوان ابن فارض                            | ۴۹ |
| استدلایه صحیح فروش                        | ۵۰ |
| فارسنامه ناصری ( میرزا حسین شیرازی )      | ۵۱ |
| اشعار طاهره ( جزوه خطی متعلق به جناب فاضل | ۵۲ |
| یزدی )                                    |    |